



دفتر اول

حج، حوزه، روحانیت
رضامختاری

۱۳۹۱

۲۱۳

جمع پریشان
حج، حوزه، روحانیت
رضامختاری



جمع پریشان نام عام و کلی مقالاتی مختلف و پراکنده در موضوعات متعدد است که عمدهً پیشتر یک بار در مطبوعات و مجموعه‌های علمی چاپ شده‌اند و سپس با تجدید نظر و نوعی تنظیم و تدوین، طی مجلداتی چند منتشر می‌شوند.

دفتر سوم جمع پریشان- کتاب حاضر- حاوی چهل مقاله، در یک طبعه، سه فصل و یک خانه است و عمدهً به سه موضوع حج، حوزه و روحانیت اختصاص دارد.

بخش حج و حوزه هر کدام شامل ۹ مقاله، و بخش روحانیت شامل ۱۶ مقاله است. عمده مباحث بخش حج از جمله سفرنامه حج محدث قمی، امام خمینی، و مباحث فقهی حج از جمله نقد و بررسی پاره‌ای از مسائل مناسک حج و پیشنهادهایی برای بهسازی مسائل مناسک.

(نشر دانش حوزه)



المشاهد المشرفة والوهابيون*

مؤلف این رساله عالم مهذب و متقی، مرحوم حاج شیخ محمد علی سنقری، فرزند شیخ محمد حسن همدانی است. وی از دانش آموختگان کربلا و نجف و از شاگردان سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه، میرزا محمد تقی شیرازی و آخوند خراسانی (قدس سرارهم) است.

شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در تقریظی بر کتاب الإلهام فی علم الإمام او، مؤلف و تألیفش را بسیار ستوده است.

بیش از بیست اثر علمی از سنقری به جا مانده که تنها برخی از آنها چاپ شده است.^۱ از جمله آثار وی، یکی الوهابیون والبیوت المرفوعة است که به سال ۱۳۴۵ ق در نجف اشرف و نیز در سال ۱۴۱۸ در قم به چاپ رسیده است. از دیگر تألیفات او رساله حاضر است که در سال ۱۳۴۵ ق تألیف شده و تاکنون چاپ نشده است. ما آن را بر اساس نسخه اصل، که به خط مؤلف است و در کتابخانه جناب حجة الاسلام سید محمد علی طبسی نگهداری می شود، تصحیح کرده ایم. در اینجا از ایشان و از جناب آقای حاج شیخ حسین شفیعی و آقای تفت، که در تصحیح آن مساعدت کرده اند، صمیمانه سپاسگزارم.

گفتنی است که مؤلف در حواشی و بالای صفحات، عناوینی برای مباحث کتاب آورده است که ما این عناوین را در متن، بین دو قلاب نهاده ایم.

● فصلنامه میقات حج، ش ۲۹ و ۳۱ (پاییز ۷۸ و بهار ۷۹) ص ۸۸ - ۱۰۷ و ۱۶۶ - ۱۶۸.

۱. برای آگاهی بیشتر از سرگذشت ایشان، رک: میراث فقهی (۱): غنا، موسیقی، ص ۱۵۴۷ - ۱۵۵۰.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو ثقتي
قال الله تعالى في النور: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ، يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ
وَالْأَصَالِ﴾.^۱

ثعلبی در تفسیر به طرق رجال خود و سید بحرانی در تفسیر برهان، از کشف الغمّه و علامه مجلسی در بحار از روضه و عمده ابن بطریق، جمیعاً از ابن عباس روایت کردند. و نیز در بحار روایت کرد از کتز جامع^۲ تألیف سید علامه جلیل نبیل شرف الدین علی الحسینی الغروی الأسترآبادی صاحب کتاب الغرویة فی شرح الجعفریة، تلمیذ شیخ اجل نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی، و او روایت کرد از تفسیر شیخ جلیل محمد بن العباس ابن الماهیار، که معاصر شیخ کلینی است، و او روایت کرد به سلسله اسناد از طرق مخالفین از انس بن مالک از بریده، قال قرأ رسول الله:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ، يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ﴾.^۳
فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: مِنْ أَيِّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ:
يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا؟ وَأَشَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليهما السلام. فَقَالَ: نَعَمْ، مِنْ أَفْضَلِهَا.^۴

[معنی بیوت در آیه نور و اینکه مراد بیوت معنوی است]

بیان: آیه شریفه، بعد از آیه نور [است] و جمهور مفسرین از عامّه و بعضی از خاصّه گفتند: مراد از «بیوت» مطلق مساجد است و بعضی گفتند، خصوص چهار مسجد است: مسجد الحرام، بیت المقدس، مسجد قبا و مسجد مدینه.

و واضح است که اینها تفسیر به رأی و استحسان است و حدیثی بر آن وارد نشده؛ چنانچه فخر رازی هم همین مناقشه [را] کرده. و اتفاق دارند محققین عامه و خاصه بر اینکه: جمله ﴿فِي بُيُوتٍ﴾ متعلق است به محذوفی از افعال عموم که مجرور است بر وصفیت از «مشکوة». و تقدیر

۱. نور (۲۴): ۳۶.

۲. کتز جامع الفوائد، ص ۱۸۵.

۳. نور (۲۴): ۳۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۵ - ۳۲۶، ۳۳۲ - ۳۳۳، باب رفعة بیوتهم و، ح ۱، ۲، ۱۹.

بنابراین، این است: «المشكوة الثابتة في بيوت هذه صفتها»؛ یعنی آن مشکوة و مصباح در آیه «نور» ثابت است در خانه یا در خانواده که امر فرموده است حق تعالی [به] اینکه بلند شود و تعظیم گردد و ذکر شود در آن خانه‌ها نام پروردگار و تسبیح و تقدیس کنند خدا را در آن خانه‌ها هر صبح و شام. قال الرازي:

إنَّ التقدير: كمشكاةٍ فيها مصباح في بيوتِ أذن الله. و هو اختيار كثيرٍ من المحققين. انتهى.

و از این حدیث شریف واضح است که مراد از «بیوت»، نه مطلق بیوت سنگ و گِل است؛ بلکه مراد از «بیوت»، اعم از بیوت ظاهری و بیوت الوحی و العلم و بیوت معنوی است؛ چنانچه در تفسیر صدر آیه «نور» وارد شده که مراد از نور ممثّل تمثیل، نور خلیفه‌الله فی الأرض است. و اضافه تشریفیه، مفید منزلت است و آنها امامان از خانواده وحی و رسالت و مثل نور حضرت ربّ‌العزت‌اند.

[مؤیدات و شواهد این تفسیر]

و مؤید این تفسیر است: آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱ که به اتفاق عامه و خاصه مراد بیت نبوت و رسالت است.

و نیز مؤید است صریح کلام رازی در تفسیر کریمه ﴿وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^۲ که مراد، نه ظاهر آن است؛ بلکه کنایه است، چنانچه خواهد آمد نقل کلام او.

و نیز مؤید است حدیث شریف نبوی در خصال، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ الْبَيْتَاتِ أَرْبَعَةً»^۳ به درستی که خدای متعال اختیار کرد از خانه‌ها، چهار خانواده». آنگاه تلاوت فرمود این آیه را ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ذَرِيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ^۴.

و نیز مؤید است قرائت این آیه در تفسیر اهل بیت ﴿يُسَبِّحُ﴾ بالمبنى للمفعول و وقف بر ﴿أَصَال﴾، و ابتدا به ﴿رَجَال﴾.

و قریب به همین تفسیر در تفسیر قمی^۵.

۱. احزاب (۳۳): ۳۳.

۲. بقره (۲): ۱۸۹.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۱۰۷؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۲۸، ح ۸.

۴. آل عمران (۳): ۳۳.

پس واضح شد که مراد از «بیوت» در این آیه، نه مطلق بیوت خشت و گِل است؛ بلکه بیوت ظاهریه و معنویه است و آیه، اعلان الهی است به مقام شرافت و جلالت و نبالت آل محمد و رفع و تعظیم این بیوت. و بنابراین، جمله ظرفیه متعلق است به «نور» مذکور در صدر آیه «نور»، به سبب مظهریت ایشان از نورالله، نه آنکه قید مشبه، و نه خبر از «رجال» است.

و اما تفسیر عامه به اینکه مراد، بودن مشکوة و قندیل نور است در مساجد، همانا واضح است فساد آن؛ زیرا که با اینکه تفسیر به رأی است، خالی است نیز از معنای محصل و فائده تفسیریه. و اهمیتی نیست به ذکر بودن قندیل در مسجد تا مستقل به ذکر گردد؛ بلکه خالی از رکاکتی نباشد که لایق نیست صدور آن از پروردگار.

و در کافی از ابو حمزه ثمالی روایت شده، گفت: در محضر حضرت صادق (علیه السلام) بودم که وارد شد قتاده، قاضی بصره. پس آن حضرت به او فرمود: ای قتاده، آیا تویی فقیه بصره؟ گفت: بلی. فرمود: وای بر تو ای قتاده، خدای عزوجل خلق کرد خلقی را. پس آنها را قرار داد حجتها بر خلق خود. پس آنها را میخا در زمین و برپا دارندگان زمینند به امر پروردگار. قال (علیه السلام): «فَهُمْ أَوْتَادُ فِي أَرْضِهِ، قَوَامُ بِأَمْرِهِ، نُجَبَاءُ فِي عِلْمِهِ، اضْطَفَّاهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ، أَظْلَلَهُ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ». ابو حمزه گوید: قتاده مدتی ساکت بود و در حیرت فرو رفته ماند. آن گاه سر برداشت و گفت: «أَصْلَحَكَ اللَّهُ، وَاللَّهِ لَقَدْ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُقَهَاءِ وَ قَدَّامَ ابْنِ الْعَبَّاسِ فَمَا اضْطَرَبَ قَلْبِي قَدَّامَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا اضْطَرَبَ قُدَّامَكَ؛ می گوید: به خدا قسم! بسیار نشستم در مجالس فقها و علما، حتی در محضر ابن عباس، پس قلبم مضطرب نشد در هیچ مجلسی، چنانچه در برابر تو مضطربم». آن حضرت فرمود: ای قتاده، آیا می دانی کجا نشسته ای؟ «أَنْتَ بَيْنَ يَدَيِ بَيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ؛ فرمود: تو در برابر آن خانه هایی که خدای متعال امر فرموده است به رفع و تعظیم آنها». قتاده گفت: راست گفתי یا بن رسول الله! به خدا قسم! نیست مراد از آن خانه ها بیوت سنگ و گِل.^۱

و نیز در کافی در حدیث دیگر است، فرمود «الْتَمَسُوا الْبُيُوتَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ، فَإِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَكُمْ أَنَّهُمْ رِجَالٌ»^۲ یعنی: بجوید آن خانه هایی را که امر فرموده است خدای تعالی به رفع و تعظیم آنها و اینکه ذکر شود در آن خانه ها نام پروردگار. پس به تحقیق خدای تعالی خبر می دهد شما را که آن خانه ها مردانند.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱، ح ۴۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۵، ح ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۹، ح ۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۰، ح ۱۲، به نقل از الکافی.

[در معنی رفع و تشیید به تعمیر ضرایح و قباب]

پس واضح شد که مراد از آن «بیوت»، اعم است از انوار عالیه، و ابدان طاهره و خانه‌های سکنی و ضرایح و بقاع و قبوره مقدسه رسول خدا و ائمه طاهرين از آل محمد ﷺ است. و امر به رفع، شامل جمیع معانی رفع و تعظیم است؛ و از آن جمله است: بنا و تعمیر ضرایح و مشاهد و قباب عالیه بر قبور ایشان. قال الرازی:

المراد مِنْ رَفَعِهَا، بِنَاؤُهَا؛ لقوله تعالى ﴿رَفَعَ سَمُكَهَا فَسَوَّيْنَهَا﴾^۱ و قوله تعالى ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾^۲ و ثانیها «ترفع»، ای تعظم. انتهى.

بلکه از معانی رفع و تعظیم است امروز زینت آن حررها و مشاهد، به زیستهای لایقه؛ از فرشهای ثمین و پرده‌های زرنگار و ابریشمین و چراغها، معلقات، و هم آنچه را که از لوازم آسایش زائرین و داعین و مصلّین و ذاکرین الله و تلاوت کنندگان قرآن، در آن مکانند؛ و الا سزاوار است طلاکوب نمودن آن قباب منوره و بقاع مشرفه در قبال کفار و معاندین؛ که از تعظیم شعائر دین مبین است.

[حدیث شریف ابوعامر واعظ اهل حجاز]

و مؤید این معنی رفع است، حدیث شریف ابوعامر، واعظ اهل حجاز که در مزار بحار از فرحة الغری، تصنیف سید جلیل عظیم غیاث الدین ابن طاوس است. به سلسله اسناد خود روایت کرد از عماره بن یزید، و او روایت کرد از ابوعامر تبانی، واعظ اهل حجاز:

قال: أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام و قلت له: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَهُ (يعني قبر أمير المؤمنين عليه السلام) و عَمَرَ تَرْتَبَهُ؟ قال: يَا أَبَا عَامِرٍ، و حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ: قَالَ لَهُ: وَاللَّهِ لَتُقْتَلََنَّ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَتُدْفَنَ بِهَا. قلت: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِمَنْ زَارَ قَبُورَنَا و عَمَّرَهَا وَتَغَاهَدَهَا؟ فَقَالَ لِي: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وَلَدِكَ بِقَاعًا مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَ عَرَصَةً مِنْ عَرَصَاتِهَا وَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ نَجَبَاءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ صَفْوَةً مِنْ عِبَادِهِ تَحِنُّ إِلَيْكُمْ وَ تَحْتَمِلُ الْمَذَلَّةَ وَ الْأَذَى. فَيَعْمُرُونَ

۱. نازعات (۷۹): ۲۷.

۲. بقره (۲): ۱۲۷.

قبورکم و یکترون زیارتها تقرّباً بهم إلى الله و مودّة منهم لرسوله. أولئك يا علی، المخصوصون بشفاعتي، الواردون حوضي. و هم زوّاري غداً فی الجنة، یا علی، من عمّر قبورکم و تعاهدها فکأنما أغان سلیمان بن داود علی بناء بیت المقدس. و من زار قبورکم عدل ذلك ثواب سبعین حجةً بعد حجة الاسلام و خرج من ذنوبه حتی يرجع من زیارتکم کیوم و لدّته أمّه. فأبشّر و بشّر مُجیبک من التّعیم و قرّة العین بما لا عین رأت و لا أُذن سمعت و لا حَظَر علی قلب بشر. ولكن حُثالة من الناس یُعیرون زوّار قبورکم، كما تُعیر الزّانية بزناها. أولئك شرار أمتی لا أنالهم الله شفاعتي و لا یردون حوضي.^۱

[ترجمه حدیث شریف]

بیان: «حُثاله» پست و ردّی از هر چیز را گویند. مفاد ترجمه حدیث شریف آنکه: ابوعامر واعظ اهل حجاز گفت:

وارد شدم من بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و از آن حضرت سؤال کردم از ثواب زیارت و تعمیر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام. فرمود: ای اباعامر، حدیث کرد مرا پدرم از پدرش و آن حضرت از جدش حسین بن علی علیه السلام، و آن حضرت از پدرش امیرالمؤمنین و آن جناب از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: یا علی به خدا قسم! البته کشته خواهی شد در زمین عراق و در آن زمین دفن خواهی شد. گفتیم: یا رسول الله، چیست برای کسی که زیارت کند قبور ما را و تعمیر نماید آنها را؟ فرمود: یا ابابالحسن، به درستی که خدای تعالی قرار داد تو را و قبور اولاد تو را بقعه‌هایی از بقاع بهشت و فضاگاهی از فضاگاه بهشت و به درستی که قرار داد دل‌های نجیبان از خلق خود و خالص از بندگان خود را که متوجه شوند به سوی شماها و تحمل کنند اذیت و ذلت را تا آنکه تعمیر کنند قبور شما را؛ تا آنکه فرمود: آنهایند یا علی، مخصوصین به شفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من فردا در بهشت. یا علی، هر کس تعمیر کند قبر شما را و بیاید به سوی شما، پس گویا چنان است که یاری کرده باشد سلیمان بن داود را در بنای بیت المقدس و هر کس زیارت کند قبر شما را معادل [است] ثواب او تا هفتاد حج، بعد از حجة الاسلام و بیرون می‌رود از گناهان خود تا هنگامی که برگردد از زیارت شماها، مثل

۱. فرحة الغری، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۰ - ۱۲۱، ح ۲۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲، ۱۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

روزی که زاییده است او را مادر او. پس بشارت باد تو را! و بشارت ده نیز دوستان و محبین خود را از نعمتها و روشنایی چشم به آنچه نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در قلب بشری خطور کرده

تا آخر حدیث که خواهد آمد.

[موفقیت شیعه در تعمیر ضرایح و مشاهد و قباب عالیہ]

والحق - بحمدالله و المنة - موفق شدند به این معنی رفع و تعظیم تا به امروز، همواره از سلاطین آل بویه و صفویه و نادرشاه و قاجاریه و غیر آنها از بزرگان امرا و رجال ایران و هندوستان و غیرهم، در تعمیر مشاهد و ضرایح و قباب و ابواب اعتاب عالیہ و زینتهای لایقه، چنانچه از آثار باقیه آنهاست: طلاهای قباب و بناهای اعتاب و مشاهد مشرفه و ضرایح کربلا و نجف و کاظمین و عسکریین علیهم السلام و سامراء و مشهد حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه علیها السلام در قم و حضرت عبدالعظیم علیه السلام در ری و امامزادگان در اطراف عالم.

و چنانچه در این عصرها از آثار همت عالی ناصرالدین شاه قاجار و معتمدالدوله، فرهاد میرزا است: طلای گنبد عسکریین علیهم السلام و آثار تعمیرات عالیہ صحن و حرم کاظمین.

و مرحوم حاجی محمد صادق اصفهانی در تعمیر صحن و مشهد حضرت اباالفضل العباس علیه السلام، و مرحوم مغفور اتابک اعظم، میرزا علی اصغرخان صدراعظم، در تعمیر ضریح ائمه بقیع در مدینه مشرفه، و سایر بزرگان در تعمیر بیت الاحزان و قبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و قباب و مشاهد دیگر در بقیع (شکرالله مساعیهم الجميلة).

[فتنة فجیعه وهائلة وهابیة و خوارج نجدیین]

و لكن يا للأسف: در این عصر، یعنی هشتم شوال از سال تحریر این رساله که مطابق است با سنه ۱۳۴۵، طایفه ضالّه مضلّه وهابیّه که فرقه‌ای از خوارج نجد، اتباع محمد بن عبدالوهاب بن سلیمانند با جمعی از اعراب نجدیین و خوارج، مستولی بر حجاز و حرمین شریفین شده، جمیع بقاع متبرکه را غارت و ضرایح مقدسه و قباب عالیہ مشاهد ائمه بقیع علیهم السلام و قبر فاطمه زهرا علیها السلام و بیت الاحزان و سایر قبور را خراب و با زمین یکسان نموده‌اند و اموال و خزاین آنها را به غارت بردند و این مرتبه، دومین استیلای این جماعت است بر حرمین؛ چنانچه مرتبه اول تقریباً یکصد

و بیست و هفت سال قبل بود که ابتدای ظهور این مردود و خروج این زنادقه و مطابق بود با سنه ۱۲۱۷، و در آن سالها به عراق نیز مستولی شده و در حایر مقدسه (علی مشرفها السلام) سفک دماء و اهانت نمودند. سید مرحوم محقق عاملی کاظمی، شارح قواعد، در بعضی مواضع این کتاب اشاره به ابتلای خود در آن عصر نموده‌اند.^۱

مورخین در ضمن ضبط حوادث آن سالها، وقایع فجیعۀ این فتنه را مشروحاً ضبط کرده‌اند؛ مانند جبروتی و ملطبرون نصرانی و احمد بن زینی دحلان در فتوحات و غیرهم؛ از آن جمله از جبروتی در عجائب الآثار نقل شد که وهابی آنچه در حرم نبوی و حجرۀ مقدسه بود، از ذخایر و جواهر، به غارت برد و امر به سوختن محمل مصریان نمود. و نیز در ضمن حادثه سنه ۱۲۲۳ نقل شد که گفت:

ویقال: إنّه ملأ الوهابي أربعة صناديق من الجواهر المحلاة بالأماس و الياقوت العظيمة القدر و من ذلك أربع شمعدانات من الزمرد و بدل الشمعة قطعة ألماس تضيء في الظلام و نحو مائة سيف لا تقوم قزباتها مُلبَّسةً بالذهب الخاص و منزل عليها ألماس، و ياقوت و نصابها من الزمرد و اليشم و نحو ذلك و نصلها من الحديد الموصوف و عليها أسماء الملوك و الخلفاء السالفين.

و عجب آنکه این صدمات و نهب و خرابی به شبهه دین و دیانت آورده‌اند؛ چنانچه زیارات و توسلات و استشفاعات به ضرایح مقدسه را عبادت قبور و شرک و منافی توحید شمرده‌اند. و این مذهب ابن تیمیۀ ملحد و این شراره از تبعات الحاد او است که آن ملعون عاقبت به پاداش آتش عقوبات کفریات زندقه خود در حبس سلطان بُمرد و زمین از لوٹ کثافت بدعتهای او پاک گردید. گرچه وقت اشرف است از ذکر شبهات و خرافات این گروه، ولی چون این خرابی به ارکان دین اسلام به شبهه دیانت و انتحال به کلمه اسلامیّه وارد آورده و شرک را به اسم توحید اظهار داشته‌اند و عجیتر آنکه از علمای مدینه و رَقّه^۲ فتوا و حکم برای این جرأت و جسارت به قوّت و سلطه قاهریه خود گرفته‌اند، غافل از اینکه اینجا مقام تقیه نیست و از عهدۀ مسؤولیت بیرون نیستند، لاجرم در این مقام به اشاره مختصر از شبهه این جماعت و توضیح جواب آن ناچارم.

۱. منظور سید جواد عاملی، صاحب مفتاح الکرامه است که در پایان جلد ششم آن (ص ۴۳۴) به این موضوع اشاره کرده است.

۲. رَقّه نام شهری در سوریه است.

[عمده شبهات این جماعت و جواب از آن]

پس می‌گوییم: اولاً، معنی عبادت، نهایت خضوع عبد است از برای معبود؛ یعنی اقامه به وظایف مخصوصه منصوبه با اعتقاد به الوهیت و قصد امتثال امر او و اطاعت فرمان او است. پس به این بیان واضح می‌شود مدخلیت امتثال امر و قصد الوهیت در معنی عبادت. پس هر خضوعی عبادت نیست؛ چنانچه هر قسمی از اقسام عبادات مجعوله از نماز و روزه و غیرها، که داعی امر و امتثال در او نیست، همه اینها تشریع و بدعت است، نه عبادت؛ اما هر خضوعی که موافق امر و امتثال فرمان الهی است، خالص و محض عبادت او است؛ اگرچه به ظاهر تعظیم غیر او است؛ مثل امر ملائکه به سجده آدم و امر بنی اسرائیل به سجده و تعظیم باب حطه و امر نبی به تعظیم مؤمنین^۱ و امر مؤمنین به تعظیم والدین و غیرها و همچنین است مدخلیت قصد الوهیت؛ چنانکه خضوع ولد نسبت به والد یا مملوک، و رعیت نسبت به مالک، یا خضوع جاهل نسبت به عالم، و شاگرد برای استاد، هیچ‌یک عبادت نیست و نخواهد بود قطعاً؛ و لکن خضوع مجوس برای آتش و عبده اصنام برای صنم و عبده شمس و قمر و نجوم و نحوه برای آنها همه عبادت است؛ زیرا که دانستی قصد الوهیت و معبودیت در معنی عبادت و عبودیت منطوی و متضمن است.

پس نه هر خضوعی و انقیادی شرک و نه هر تعظیمی عبادت است؛ والا می‌بایستی امر کردن پروردگار بندگان را در قرآن به خضوع والدین برای تعظیم آنها در کریمه ﴿وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾^۲ و امر به خضوع نبی خود را برای تعظیم مؤمنین در کریمه ﴿وَ أَخْفِضْ جَنَاحَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ و امر به تعظیم مقام ابراهیم در کریمه ﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾^۴ و هم امر به مطلق تعظیم شعائرالله در آیه «حج» و غیر ذالک، امر به شرک باشد، و هم سجده برای یوسف در آیه ﴿رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^۵ و هم سجده یعقوب و برادران یوسف برای تعظیم یوسف در کریمه ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾^۶، هر آینه سجده شرک

۱. چنانکه از مطالب بعد معلوم می‌شود، مراد امر وارد در آیه شریفه ۲۱۵ سوره شعراء است.

۲. اسراء (۱۷): ۲۴.

۳. شعراء (۲۶): ۲۱۵.

۴. بقره (۲): ۱۲۵.

۵. یوسف (۱۲): ۴.

۶. یوسف (۱۲): ۱۰۰.

باشد؛ یا العیاذبالله امر کردن پروردگار، ملائکه را به سجده آدم، امر به عبودیت و پرستش آدم، یا امر کردن بنی اسرائیل را به سجده و تعظیم باب خطّه، همه اینها امر به شرک باشد؛ و حال آنکه خودشان هم این نسبت [را] به خدا محال دانند و نمی توانند گفت، با وجود تحذیر از تشریک، در آیات و امر به تخلیص عبادات، سبحانه الله ما أَجْهَلُهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ ﴿تَعْلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾.^۱

و ایضاً امتناع ابلیس و تمرد و مخالفت او از باب تکبر بود و لهذا استدلال به قیاس نمود؛ و الا اگر سجده آدم منافی توحید بود، هر آینه ابلیس به همان تمسک می نمود و می گفت که این امر به سجده منافی توحید و امر به شرک است؛ و لکن چون امثال امر الهی را حقیقت عبادت و سجده آدم را که انقیاد امر معبود است، عین توحید دید، لاجرم از این ره سخنی نگفت؛ بلکه از طریق قیاس جواب گفت که: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾.^۲

پس واضح شد که خضوع لغیرالله بامرالله، عین خضوع لله و توحید الله و عبادت او است؛ زیرا که خضوع در نزد امر او، خضوع برای امر او و انقیاد و تذللی است خالص برای فرمان او و گیری در بین نیست و اگر باشد هم منظور نیست، مگر بر سبیل توصلیت و طریقت؛ و الا وضع جبهه بر زمین، سجده بر زمین بود، نه سجده رب العالمین. و این تشابه و اشتباه از اینجاست و این مغالطه از این ره است. پس سجده آدم به سبب امثال امرالله، عبادت الله است که برای آدم نیز اظهار جلالت آدم و برای ملائکه امتحان آنها بود. و همچنین رفع و تعظیم در آنچه امر به رفع و تعظیم آن شده، همانا امثال آن امر و تعظیم مأمور به، خود تعظیم آمر و هم تعظیم امر او است. و نیز واضح شد که مطلق دعا و ندا و طلب حوائج خلق با یکدیگر، عبادت آنها نیست؛ و همچنین مطلق ذبح و نحر لغیرالله عبادت نخواهد بود، و الا وهابیین در دعا و ندا و طلب حوائج خود و استعانت به امثال خود و هم ذبح و نحر آنها برای میهمانان و اضياف، خود اول المشرکین بودند.

پس دعا و ندا و طلب حوائج و استعانات و استشفاعات و توسلات از نبی و وصی و امام و حجت و ولی، به قصد تقرب الی الله بعد از صریح آیات محکمه کتاب الله بر ثبوت شفاعت و ابتغاء وسیلت، همانا بالضروره روی توجه به خدا و سؤال از خدای تعالی است به وجه ایشان و

۱. اسراء (۱۷): ۴۳.

۲. اعراف (۷): ۱۲.

التماس دعا است از ایشان، و مسألت از پروردگار است به لسان پاکیزه آن انوار مقدسه و به شفاعت و وساطت، که خود عین توحید است؛ چنانچه در دعاهاى مأثور است: «اللَّهُمَّ إِن كَانَتْ الذُّنُوبُ قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي فَأِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ»^۱. و در دعای مقدمه نافله شب است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَيَّ حَوَائِجِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاجْعَلْنِي بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۲ تا آخر دعا. و در دعای توسل: «يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا تَوَجَّهْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيَّ خَاجَاتِنَا، يَا وَجِهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ».

پس با این مقدمات در معنی عبادت و شرک دانستی که جماعت وهابیین به جهت پیشرفت مقاصد خودشان متشبث به این کلمه توحید شده‌اند، تا مگر به مغالطه و تمویه به اسم دین و دیانت، بر اموال و نفوس مسلمین ظفر یابند. چه خوش گفت:

فَلَا تَحْكُم بِأَوَّلِ مَا تَرَاهُ فَأَوَّلُ طَالِعِ فَجْرِ كَذُوبٍ

همانا اگر توحید این است، پس شیطان اوّل الموحدين است؛ چنانچه جمعی از زنداقه صوفیه ... و اتباع آنها، شیطان را تقدیس کنند و اوّل الموحدين دانند و آنها نیز مانند این اخوان، اخوان الشیاطین اند؛ «فَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ»^۳.

و بالجمله، مانع از توسل اگر شبهه شرک بود، بحمدالله فساد آن واضح شد و اگر مانع به سبب موت است، آن نیز باطل است؛ زیرا که در مواضعی از قرآن مجید صریح است که زنده‌اند به حیات مستقره، و روزی می‌خورند و البته می‌شنوند سلام و کلام را، و رد می‌کنند جواب را، و لا محاله این حیات مُستقرّه ابلغ است از حیات برزخیه عامه، و اقوا از اوست. احادیث صریحه و صحیحیه نیز از کتب سنت و جماعت بر این معنی بسیار است؛ چنانچه از سنن ابی‌داود از ابی هریره روایت شده از رسول خدا ﷺ، که فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أُرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۴ و از صحیح نسائی نیز از آن حضرت است که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يَبْلُغُونِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ»^۵ و در حدیث دیگر از ابی هریره از آن حضرت

۱. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۸۵، ح ۱۵.

۲. الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۲۴۳، ح ۵۲.

۳. توبه (۹): ۳۰.

۴. سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۲۰۴۱.

۵. سنن النسائی، ج ۳، ص ۴۳.

فرمود: «مَنْ صَلَّى [عَلَيَّ] عِنْدَ قَبْرِ سَمِيعَةَ»^۱ و در مرفوعه ابن عباس فرمود: «أَكْثَرُوا مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؛ فَإِنَّ صَلَوَاتِكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ» تا اینکه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ الْأَرْضَ لِحُومِ الْأَنْبِيَاءِ»^۲ و در حدیث دیگر فرمود: «عِلْمِي بَعْدَ مَمَاتِي كَعِلْمِي فِي حَيَاتِي». و در حدیث دیگر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَكُلَّ مَلَكًا يُسْمَعُنِي أَقْوَالَ الْخَلَائِقِ يَقُومُ عَلَيَّ قَبْرِي، فَلَا يُصَلِّي عَلَيَّ أَحَدٌ إِلَّا قَالَ: يَا مُحَمَّدٌ ﷺ فَلان بن فلان يُصَلِّي عَلَيْكَ، صَلُّوا عَلَيَّ حَيْثُمَا كُنْتُمْ فَإِنَّ صَلَوَاتِكُمْ تَبْلُغُنِي»^۳. و در حدیث دیگر است، از آن حضرت پرسیدند: آیا مردگان تکلم می‌کنند؟ فرمود: بلی، به زیارت یکدیگر می‌روند. و از این باب احادیث بسیار است.

و این است صریح مقاله آلوسی زاده بغدادی در تاریخ نجد که در ترویج کفریات مغالطات وهابیین نوشته، در صفحه ۴۸ گوید:

والذي اعتقدوه في النبي أَنَّ رُتْبَتَهُ أَعْلَى مَرَاتِبِ الْمَخْلُوقِينَ عَلَى الْإِطْلَاقِ وَأَنَّهُ حَيٌّ مَرْزُوقٌ فِي قَبْرِهِ حَيَاةً مُسْتَقَرَّةً أَبْلَغَ مِنْ [حَيَاةِ] الشُّهَدَاءِ، الْمُنْصُوصِ عَلَيْهَا فِي التَّنْزِيلِ [إِذْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُمْ]، وَأَنَّهُ يَسْمَعُ سَلَامَ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَأَنَّهُ تَسْنُّ زِيَارَتَهُ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا تُشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ.^۴

بین متناقضات این جماعت را، بعد از بیان ثبوت حیات مستقره! آیا چه دلیل دارند بر منع زیارت؟ دیگر آنکه: بعد از ثبوت حیات مستقره در قرآن به جهت عموم شهداء، آیا چه دلیل دارند بر منع زیارت غیر رسول خدا ﷺ؟ دیگر آنکه: چه دلیل دارند بر تبعیض و جواز زیارت برای خصوص اهل مدینه و جایز نبودن آن برای دیگران؟ با وجود اخبار بسیار در صحاح از رسول خدا ﷺ در استحباب زیارت اهل قبور و هم عمل آن حضرت و تقریر و امر آن جناب در حدیث معروف که فرمود: «كُنْتُ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ إِلَّا فَزُورُوهَا»^۵ و هم دلالت آیه شریفه ﴿لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾^۶ چنانچه در تفسیر رازی و أبی السَّعُود روایت کردند که عادت رسول خدا ﷺ این بود که چون میت را دفن می‌کردند، تا مدت یک ساعت بر سر قبر او می‌ایستاد

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۲۱۹۸.

۲. سنن النسائی، ج ۳، ص ۹۱؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۵۲۴.

۳. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۶۲؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۴.

۴. تاریخ نجد، ص ۴۸.

۵. سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵.

۶. توبه (۹): ۸۴.

و دعا می‌کرد. پس این آیه دلالت دارد بر اینکه حضور بر قبور و دعا و خواندن پروردگار در نزد آنها، عبادت و مشروع است و گرنه نهی از آن مختص نبود به کافر. پس واضح شد که از این جهت هم مانعی ندارد حضور در مشاهد انبیا و اولیا و صلحا و توسلات و استشفاعات.

و یاللعجب! مگر نمی بینند خدای تعالی اجراء کلیه امور، به اسباب و مسببات فرموده؛ چنانچه قاعده ملوک و سلاطین است در رفع امور و حوائج عامه، هر یک به توسط سفرا و مقربین مقرر نموده؟ و ایضاً به صریح ﴿فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۱ بعضی از بشر را بر بعضی ترجیح و تفضیل داده؟ چنانچه نیز بسیاری از بقاع را بر دیگر و بعضی از مساجد و معابد بر سایرین امتیاز بخشیده؛ حتی آنکه بعضی احجار و جماد را بر بعضی ترجیح داده؟ چون امر پروردگار، به تعظیم احجار بیت و حرم و امتیازات حطیم و زمزم و اعمال و دعاهاى مأثور، نزد هر یک مقرر نمود.

صخره حجرالاسود را محترم و محل قبله و قبله عالمیان فرمود و امر و اعلان و صلاى عام داد که: ﴿اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾^۲. و همچنین خوابگاه اصحاب کهف را به اتخاذ معبدیت و مسجدیت مؤمنین امضا فرمود.

و بالجملة، آیات قرآن مجید و احادیث صحاح سنت و جماعت در ثبوت شفاعت و توسلات، بسیار است؛ چنانچه خود این جماعت هم منکر نمی‌توانند شد.

آلوسی زاده در صفحه ۴۸ از تاریخ نجد گوید:

و یثبتون الشفاعة للنبي و کذا سائر الأنبياء والملائكة والأولياء والأطفال و يسألونها من الله المالك لها والإذن فيها لمن شاء.

محمد بن عبد الوهاب نیز در رساله کشف الشبهات گوید:

و أيضاً إنَّ الشفاعة أعطاهَا غير النبي، فَصَحَّ أَنَّ الملائكة يشفعون والأولياء يشفعون والأفراط^۳ يشفعون.

اینکه گوید: «فإن قال إنَّ النبي أعطى الشفاعة أنا أطلبه مما أعطاه الله».

۱. اسراء (۱۷): ۲۱.

۲. بقره (۲): ۱۲۵.

۳. فی حدیث «أنا فرطكم على الحوض». الفرط: العلم المستقيم يهْدِي به. و الجمع، أفراط. و منه حدیث اهل البيت: «نحن الأنبياء و أبناء الاوصياء أفراط». مجمع (مؤلف).

فالجواب: «أن الله أعطاه الشفاعة وأنهاك عن هذا و قال ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۱ «سبحان الله» چه مغالطه و خلط و اشتباه است. اگر مقصود از این کلمه انکار شفاعت است، هر آینه دروغ و تناقض و خلاف تصریح خود آنها است، چنانچه دانستی؛ و اگر مراد اثبات شفاعت در خصوص آخرت و قیامت است و انکار آن در دنیا، گوییم: بعد از ثبوت مطلق شفاعت و توسلات از آیات و اخبار و عقل، چه خصوصیت دارد جواز شفاعت در آخرت و عدم جواز آن در دنیا؟ آیا چه دلیل دارند بر تبعیض، که مخصص عمومات و مقید مطلقات باشد و بگویند: آنچه در دنیا موجب شرک بود، چرا در آخرت نباشد؟ این علت که در هر دو نشئه موجود است، آخرت چه خصوصیت توحیدیه دارد که دنیا ندارد؟ و اگر این است لاجرم می باید چیزی که در دنیا باطل و شرک است، در آخرت همان چیز حق و توحید باشد و بالعکس و این تناقض باطل و محال است؟ زیرا که یک حقیقت به اختلاف نشأت، دو امر مابین نگردد، مگر به انقلاب ماهیت و آن هم محال است.

[جواب از مغالطه به آیات]

جواب از مغالطه به آیات: از آن جمله آیه ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۲ در سوره بقره؛ و آیه ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾^۳ در سوره طه؛ و آیه ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾^۴ در سوره سبأ؛ و آیه ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ﴾^۵ در سوره زمر. گوییم: واضح است که همین آیات نیز صریحاً اثبات شفاعت می کند. آیا نمی بینی استثنائات را و ظاهر نفی بیان عظمت الهی و شدت هول قیامت و بیان نفی استقلال در شفاعت است؛ یعنی آن روز کسی مستقل در شفاعت نیست، تا بدون اجازه الهیه شفاعت کند، نظیر ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۶. در آیه طه ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^۷؛ یعنی نفع نمی دهد آن روز شفاعتی مگر آن کسانی که

۱. جن (۷۲): ۱۸.

۲. بقره (۲): ۲۵۵.

۳. طه (۲۰): ۱۰۹.

۴. سبأ (۳۴): ۲۳.

۵. زمر (۳۹): ۴۴.

۶. نبا (۷۸): ۳۸.

۷. طه (۲۰): ۱۰۹.

مأذون در شفاعت اند و مرضی القول اند در نزد خدا؛ یعنی صاحب وجه و آبرو هستند.

و ثانیاً، نزول بسیاری از این آیات در جواب عبده اصنام است که می گفتند: بتهای ما شفیعان مایند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱؛ و این، چه مربوط است به مقام شفاعت انبیا و اوصیا، و این چه قیاس باطل و چه مغالطه‌ای است؟

ببین از آن جمله در آیه «سبأ» بعد از روی [کذا، ظ: این] کلام به کفار و عبده اصنام که می فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾^۲. بعد فرمود: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ﴾^۳. و همچنین نیز آیه «زمر»: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ﴾^۴ که در مقام جواب از عبده اصنام است. فخر رازی در تفسیر گفت: چون کفار اعتقاد شفاعت درباره اصنام خود کردند، حق تعالی در جواب آنها فرمود: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾^۵ ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ﴾^۵. بعد از آن گفت: «و منهم مَنْ تَمَسَّكَ فِي نَفْيِ الشَّفَاعَةِ مطلقاً بهذه الآية، و هو ضعيف».

پس واضح شد که استدلال وهابین در نفی شفاعت، تمویه و مغالطه و تشابه باطل به حق و حق به باطل بوده: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾^۶.

[نصوص داله بر ثبوت توسلات و شفاعات]

و از جمله نصوص داله بر ثبوت توسلات و استشفاعات است، این کریمه: ﴿فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^۷ و هم آیه کریمه: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^۸، و هم جمیع آیات میثاق و عهد از پیغمبران بر نبوت خاتم صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه طاهرین؛ چنانچه تفسیر این دو آیه از طرق مخالفین، از مفسرین اعظم سنت و جماعت روایت شده.

۱. زمر (۳۹): ۳.

۲. سبأ (۳۴): ۲۲.

۳. سبأ (۳۴): ۲۳.

۴. زمر (۳۹): ۴۴.

۵. زمر (۳۹): ۴۳ و ۴۴.

۶. آل عمران (۳): ۳۷.

۷. بقره (۲): ۳۷.

۸. بقره (۲): ۱۲۴.

از آن جمله شیخ سلیمان قندوزی الشافعی البلیخی در ینابیع المودّه، توسل هریک از آدم و ابراهیم را به طرق معتبره قوم نقل و روایت نموده. و در صحیحه حاکم روایت کرده:

قال إنَّ آدمَ لَمَّا أَفْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ، قال يا ربَّ أسألكَ بِحَقِّ محمدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لي. فقال يا آدمُ كَيْفَ عَرَفْتَهُ؟ قال: لِأَنَّكَ لَمَّا خَلَقْتَنِي نَظَرْتُ إِلَى الْعَرْشِ فَوَجَدْتُ مَكْتُوباً فِيهِ: «لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ محمدٌ رسولُ اللهِ». فَرَأَيْتُ إِسْمَهُ مَقْرُوناً مَعَ اسْمِكَ، فَعَرَفْتَهُ أَحَبَّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ.^۱

و از طریق امام مالک نیز مؤید این حدیث خواهد آمد و نیز قاضی ابی عمر و عثمان بن احمد، که یکی از مشایخ سنت و جماعت است، مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده از رسول خدا ﷺ: قال: لما اشتملتُ آدمَ الخطيئةَ نظر إلى أشباح تُضيءُ حول العرش. فقال: يا رب إني أرى أشباحاً تشبه خلقى، فما هي؟ قال: هذه الأنوار أشباح اثنين من ولدك، اسم أحدهما محمد ﷺ، أبداً النبوة بك وَاخْتِمْهَا بِهِ، وَالْآخِرُ أَخُوهُ وَابْنُ أَخِي أَبِيهِ اسْمُهُ عَلِيٌّ ﷺ أَيْدٍ مُحَمَّدًا ﷺ بِهِ وَأَنْصَرَهُ عَلَى يَدِهِ. وَالْأَنْوَارُ الَّتِي حَوْلَهُمَا، أَنْوَارُ ذُرِّيَّةِ هَذَا النَّبِيِّ مِنْ أَخِيهِ هَذَا. يَزُوجُهُ ابْنَتَهُ تَكُونُ لَهُ زَوْجَةٌ يَتَصَلُّ بِهَا أَوَّلُ الْخَلْقِ إِيمَاناً وَتَصْدِيقاً لَهُ، أَجْعَلُهَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ وَأَفْطَمَهَا وَذُرِّيَّتُهَا مِنَ الثَّيَرَانِ. فَتَقْطَعُ الْأَنْسَابَ وَالْأَسْبَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبَهُ وَسَبَبَهُ.

فَسَجَدَ آدَمُ شُكْراً لِلَّهِ أَنْ جَعَلَ ذَلِكَ فِي ذُرِّيَّتِهِ. فَعَوَّضَهُ اللهُ عَنْ ذَلِكَ السَّجُودِ أَنْ أَسْجُدَ لَهُ مَلَائِكَتَهُ الْخَبِيرِ.

[ذکر آیات توسل و تفسیر آن از طرق سنت و جماعت]

و در تذکرة از قاضی زکریای حنفی، که اعظم علمای سنت و جماعت بود در قسطنطنیه عصر سلطان محمد فاتح، در حاشیه خود بر کشاف، در تفسیر ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ... فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾^۲ آورده که: «مراد از آن عهد، اقرار و میثاق بر مهدی از اولاد محمد و قیام او است در آخر الزمان».

و بر او است نیز تعلیقه تلمیذ او خرّم اوغلی، پسر قائم مقام. فتبصر.

و از آن جمله، آیات است: آیه «مودّت» و اجر رسالت، که از طرق عامه به وجوهی معتبره

۱. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۶۱۵.

۲. طه (۲۰): ۱۱۵.

وارد؛ و از آن جمله است آیه «وسيله» و امر به آن: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۱. و ظاهر کریمه اعم است انحاء وسایل مقرریه به خدا را، از وظایف عبادیه و توسلات به حجت امام هر عصر که اعظم الوسایل [است]، و تقصیر در آن، مُردن به جاهلیت اولیه است، و نظر به حدیث «سفینه» تخلف از آن هلاک و ضلالت است.

پس تفسیر آن بخصوص عبادیات، تفسیر به رأی است؛ مانند تفسیر نمودن امام در حدیث اول به قرآن، به دلیل اضافه امام به زمان، و زمان به، مَنْ فِي الزَّمان، که آنهاست حَمَلَة تفسیر قرآن؛ و گرنه مراد از امام زمان در این حدیث، قرآن بود، پس قرآن اختصاص به زمانی دون زمان نداشت. و از طرق متواتره در اخبار خاصه از امام جعفر الصادق (علیه السلام) روایت شد که فرمود: «ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ تَقْرَبُوا إِلَيْهِ بِالْإِمَامِ (علیه السلام)».

و از آن جمله است کریمه ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^۲ که امر فرمود آمدن به سوی خدا از درهای منصوبه آنها، و ائمه طاهرين از آل محمدند ابواب معرفة الله؛ «أنا مدينة العلم و علي بابها»^۳.

فخر رازی در تفسیر کبیر در این مقام گوید که: ظاهر آیه مراد نیست؛ بلکه آیه کنایه از صراط مستقیم است: «قال: و ليس المراد ظاهره و تفسيره الصراط المستقيم». تا اینکه گوید:

فجعل إتيان البيوت من ظهورها كنايةً عن العدول عن الطريق الصحيح، و إتيانها من أبوابها كنايةً عن التمسك بالطريق المستقيم، و هذا طريق مشهور في الكناية. فإن من أُرشد غيره على الوجه الصواب يقول له: ينبغي أن تأتي الأمر من بابه و في ضده يقال: إنه ذهب إلى الشيء من غير بابه. قال الله تعالى ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾^۴ و قال ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَرَاءَ كُمِ ظَهْرًا﴾^۵. فَلَمَّا كَانَ هَذَا طَرِيقًا مشهوراً معتاداً في الكنايات، ذكره الله تعالى هاهنا. انتهى كلامه.

پس آیه کریمه کنایه از تمسک و توسل به امام است در طریق الهی و ایشانند ابواب معرفة الله و صراط مستقیم.

۱. مائده (۵): ۳۵.

۲. بقره (۲): ۱۸۹.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸.

۴. آل عمران (۳): ۱۸۷.

۵. هود (۱۱): ۹۲.

[جواب از التباس و قیاس به عِبَدَةُ اصنام]

و این چه مغالطه واضح و تمویه باطل است که برای پیشرفت مقاصد باطله خود نماز و قرائت قرآن و عبادت پروردگار را در مقامات مشرفه و مشاهد منوره، عبادت قبور خوانند و به سوء ظن و افترا و بدون فحص از ضمایر و نیات که عمده ارکان عبادات است، اضلال جاهلین و مستضعفین نمایند و رمی کنند مسلمین و مؤمنین را به شرک و خلاف توحید؟ و حال آنکه این تشریف و توسل و امتثال، همانا خود حقیقت توحید پروردگار و تخلص عبودیت آن جناب است، چنانچه بیان آن گذشت.

دیگر آنکه: این چه تلبیس و مغالطه است که قیاس کردند نذورات و هدایا بر انبیا و اولیا و صالحین و هم ذبائح و قراین مسلمانان را، به عِبَدَةُ اصنام، که اضلالی است آشکارا و بهتان و افترا بی است عظیم؟! اینک کتب فقهیه و احکام شرعیّه اما از مطبوع و غیر مطبوع، فضای عالم را پر کرده، موجود است که از ضروریات احکام دین اسلام و مذهب مقدس است. اینکه نذر منعقد نمی گردد مگر مخصوص پروردگار و نه قربانیها و ذبائح، مگر به اسم کردگار و هر یک از این دو امر باید مصدّر به اسم «الله» و مقرون و مختص به «لام» اختصاص باشد؛ چنانچه این یک به انشاء کلمه «لله عَمَلِيْ كَذَا»، و آن یک بعد از استقبال قبله، به کلمه «بسم الله» و «وَجْهَت وجهی لله» یا «لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» باید تمام شود.

و اما نسبتش به نبی و ائمه و ولی، از این باب است که به نیابت از آنها و ارجاع ثواب آن برای آنهاست؛ یا اینکه به وسیله هدیه کردن این صدقه، التماس دعا و شفاعت قضاء حوائج خود از پروردگار به آبروی ایشان مسألت نمایند؛ یا اولویت مصرف آن منذور بر صلحا و فقرا و زوّار و منسوبین به ایشان است. و این چه مربوط است به این افترا و بهتان مذکور، با اینکه گذشت: عادت الله جاری است بر توسیط اسباب و مسببات و وسایط و توسّلات و رفع حوائج عامّه، با علم الهی به حاجت بندگان و می باید قضای آن حوائج به توسط و مدخلیت وسایلی نظیر دعا و تضرع و الحاح و تصدق باشد؛ و الا بدون مسألت و دعای ممکن بود و بنابراین لازم می آید که جمیع آیات و عمومات، امر به دعا و الحاح در آن و تصدق و سایر شرایط آن، لغو و عبث باشد؛ چنانچه نسبت به محتومات فرمود: «يَا مَنْ لَا تَبْدُلُ حِكْمَةُ الْوَسَائِلِ». و این مجرای بر عادت عرف سلاطین و بزرگان است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ قَالَ لِمَرْيَمَ: وَهْزِي إِلَيْكَ الْجُذْعَ تَسَاقُطُ الرُّطَبُ

فلو شاء أن تجنيه من غير هزّه جَنَّتْهُ ولكن كلُّ شيء له سببٌ
و به این گونه شبها و واهیات، هتک حرمت الله از قتل و سفک دماء مسلمین و هتک
اعراض و ناموس الهی کردند.

[ذکر قبای که این جماعت خراب کرده‌اند]

آیا چه جواب گویند این خوارج، از خراب کردن بقاع متبرکه و قباب و قبور و مشاهد مشرفه
در حرمین، از بزرگان دین و ائمه مسلمین و حمله و وحی و رسالت و اجر نبوت حضرت ختمی
مرتبت، و هتک حرمت آن حضرت، مثل قبه‌ای که مشتمل است بر ضریح فاطمه زهرا و امام
زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق، و قبر ابراهیم فرزند رسول خدا و قبه عبدالله
والد ماجد آن حضرت، و حمزه، عم آن سرور و عقیل و اسماعیل ابن الإمام جعفر الصادق و بیت
الاحزان و قبه زوجات و عمه‌های آن حضرت و قبه فاطمه بنت اسد والده امیرالمؤمنین، و قبور
بسیاری از صحابه و تابعین؟

و آیا به چه چیز تمسک کردند از خراب کردن این قباب طاهره؟ اگر مقصود خرابی ضریح و
قبور بود، خراب کردن قباب چرا و به چه وجه؟ اینها که اصلاً مربوط به این مقصود نبود؟ زیرا که
آنها ظلال و سایه افکن و محل آسایش نمازگزاران و زواران و صادرین و واردین است از صدمه
آفتاب و باران و گرما و سرما در زمستان و تابستان؟ چنانچه تعلقات و چراغها برای تلاوت
کنندگان قرآن، و لوازم آسایش آنها و حلی و حلل لایقه به آن، مثل حلیه کعبه از شعائر اسلامی
است در مقابل اغیار کفار و اجانب ملل، و از صدر اسلام تاکنون در هر دوره این بنا و آثار
محفوظ، و این شکوه اسلامی از آن دوره‌ها در [هر] عصری معمول بود. پس تعرض به قبه و
طاق و حرم و رواق، عین طغیان و شقاق، و صریح در خصومت و کفر و نفاق، و محاربه با
حضرت خاتم النبیین و معارضه با رب العالمین است؛ ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا ۝ تَكَادُ السَّمَوَاتُ
يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۝﴾^۱

[سیره مستمره اسلامی بر حفظ بقاع]

مگر نه سیره مسلمین بعد از رسول خدا از زمان ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین تا

خلفای امویین و تا عباسیین، الی یومنا هذا از علما و صلحا و فقهای صحابه و تابعین و سلاطین مسلمین با کمال تصلّب در دین و قدرت و قوت و تمکین سلطنت، پیوسته بنای همه در هر عصر و دهر و دوره بر تعظیم و تشریف و تشیید و تعمیر این قبور و قباب و نماز در آنها و تلاوت قرآن و عبادات و طلب حوائج و استشفاعات بوده؟

آیا امروز این یک مشت عرب بربری بیابانی بر چیزی مطلع شدند که در تمام قرون سالفه بر این گونه رجال عالم، مخفی و پوشیده بوده؟ حاشا! کلا! کلا!

واضح است که این سیره مستمره قویه، اقوا از اجماع است. صحاح عامه و روایات متظافره صحیحیه از کتب سنت و جماعت در توسل و تبرک به منبر پیغمبر ﷺ و قبر مطهر آن سرور بسیار است. مگر نه ابوجعفر منصور دوانیقی، خلیفه عباسی، چون از امام مالک سؤال کرد که آیا روی به قبله کنم و خدا را بخوانم در هنگام دعا، یا آنکه روی به قبر مطهر پیغمبر ﷺ کنم؟ امام در جواب گفت:

یا ابا عبدالله وَلَمْ تَصْرِفْ وَجْهَكَ عَنْهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَوَسِيلَةُ أَبِيكَ آدَم؟^۱

چرا روی خود از این قبر بگردانی و حال آنکه این بزرگوار است وسیله تو، به خدا و وسیله نجات پدر تو، آدم ابوالبشر؟

مگر نه عمر بن خطاب اول کسی بود که قبه پیغمبر ﷺ را با خشت بست، پس از آن هر یک از خلفا تعمیرات لایقه کردند؟ آیا مقصود آنها تعظیم شعائر بود یا عبادت قبر بود. مگر نه در تمام اقطار عالم، ملتین در هر عصری حفظ آثار قبور انبیا و اولیای صالحین می کرده اند؟ قطع نظر از اینکه این گونه تعظیم و تشیید، نسبت به این قبور مقدسه، از ضروریات دین اسلام است؛ بلکه احترام نوع قبور مؤمنین و زیارت آنها از سنن خاتم النبیین و سیره عادت آن حضرت بود.

و بالجمله احترام نوع قبور، ضروری همه ادیان و ملتین عالم است؛ بلکه فطری بشر است زیارت قبور مردگان و تعاهد مزار ایشان؛ و حال آنکه ثبوت حیات مستقره شهدا به صریح آیات قرآن مجید و حدیث معروف نبوی در وجوب احترام مؤمن میتاً، مثل وجوب احترام او حیاً [است].

و احادیث نبویه در آداب وارده و مستحبات مأثوره در باب جنازیه و وجوب احترام جنازه هر

۱. شفاء السقام، الباب الرابع.

مسلمانی و تکفین و تدفین و تحنيط و تشييع جنازه و رفق با او و لزوم احترامات او و حرمت جسارت او به جنایت و مثله و اهانت و آنچه منافی احترامات او است، چه نسبت به جنازه مسلمان و چه نسبت به قبر او. و اخبار در کراهت نشستن بر قبر و لگد کردن آن به قصد اهانت، همه آنها در سنت مقدسه، مأثور و واضح و لایح است؛ چنانچه از آن جمله است حدیث شریف مروی از رسول خدا که فرمود: «مَنْ وَطِئَ قَبْرًا فَكَأَنَّمَا وَطِئَ جَمْرًا».

و بالجمله امر به رفع و تعظیم و تشیید این قبور مقدسه و مشاهد مشرفه از عمومات آیات و احادیث و صریح عقل، مجال تأمل نیست، به شرط آنکه ذهن، خالی از شبهه باشد و ممحض برای طلب حق باشد؛ و الا قرآن بر غیر اینان اثر نکند. قال الله تبارک و تعالی: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱.

[آیات داله این مقام]

از جمله آیات است همین آیه مبارکه «نور» مذکور در عنوان این رساله به تقریب سابق و نص تفسیر عامه، بر اینکه مراد از «بیوت» در آیه، بیوت معنویه است و چون ابوبکر در محضر پیغمبر سؤال از معنی آن «بیوت» نمود، رسول اکرم اشاره به خانه علی و فاطمه نمود و فرمود به اینکه «این خانه از افاضل آن بیوت است».

و از آن جمله است کریمه: ﴿... وَمَنْ يُعْظِمِ شَعْتِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۲، تعظیم شعائر را خدای تعالی از صفات متقین یاد فرموده و تفسیر شده «شعار» به معالم دین از عبادات؛ آیاتی که نصب شده است به معارف الهی. و بالجمله هر چه طریق الی الله و مشعر به جناب احدیت و معرفات و اشاره کننده به سوی آن حضرت است؛ چنانچه یکی از مصادیق شعائر، شتر قربانی و هدی حاج است در مکه، که فرمود: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعْتِيرِ اللَّهِ﴾^۳. پس به «من» تبعیضیه، شرح داد یکی از شعائر الهیه «بدنه»، یعنی شتر قربانی و هدی حاج به حج قرآن است و آن تکلیف کسی است که شانزده فرسخ از اطراف مکه و حرم به حج بیت الله بیاید که پس از عقد نیت احرام، با حربه، کوهان آن شتر را از جانب راست آن بشکافد و خونین نماید و

۱. اسراء (۱۷): ۸۲.

۲. حج (۲۲): ۳۲.

۳. حج (۲۲): ۳۶.

این را اشعار گویند. آن‌گاه نعلی را که در آن نماز به جا آورده باشد، به دو طرف گردن آن حیوان قلاده‌وار معلق و بیاویزد و این را تقلید گویند. پس «لیبک» گویان به طرف کعبه و حرم روانه گردد.

پس چون دانستی که این یکی از شعائر الهیه است، خواهی دانست که غلط است تفسیر «شعائر» به خصوص بَدَنه یا به مناسک حج فقط؛ و اعظم شعائر بنابراین تفسیر، این بقاع متبرکه و مشاهد و قباب حَمَلَه وحی و رسالت است که معرفات الی الله؛ حضور و زیارتشان موجب تذکر مزور و اقرب طرق است به خدای تعالی. پس تفسیر مذکور در معنی «شعار» با «باء» تبعیضیه و جمع منتهی الجموع، نصّ است در اراده این معنی. پس تفسیر عامه، به خصوص قربانی یا به مناسک حج، تفسیر به رأی و بلادلیل است.

اگر گویند: دلیل بر اراده خصوص، مستفاد از کلمه «جعلنا» است، یعنی باید شعائر، منصوص و مجعول باشد در شعاریت، جواب گوییم: در جمیع شعائر، تمسک به اطلاق لفظ کافی است. و اما این آیه و خصوص بدنه، جهت مجعولیت او این است که چون شتر هدی، با قطع نظر از این خصوصیت حج، با شعار و تقلید، شعاریت نداشت. لاجرم بعد از این، لحاظ نسکیّت او از حج قارن، کلمه «جعلنا» معرف و مبین شعاریت او است و در غیر او محتاج به تعریف نیست؛ مثل حلّی و حلل و زینت حرم و مشاهد و تعلقات آن، که ظاهر در شعاریت است.

مگر نه وقتی که عمر امر کرد به گرفتن حلّی و حلل از کعبه به جهت صرف و انفاق آن در مجاهدین و عسکر اسلامی، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود جایز نیست؛ زیرا که رسول خدا اموال را قسمت کرد بر فقرا؛ در حالی که آن روز زر و زیور و حلّه کعبه موجود بود و رسول خدا متعرض آن نشد. پس خلاف آن حضرت نباید نمود. عمر گفت: «لَوْلَاكَ لَأَفْتَضَحْنَا»^۱. پس آنها را به حال خود گذارده، دیگر متعرض نشد. پس معلوم شد که ضرایح و قباب عالیه مشاهد انبیا و اوصیا و امامان، و زیور و حلّی و حلل آنها که شعائریت دارد، لازم و تصرفش حرام است.

و از آن جمله کریمه: ﴿وَمَنْ يُعْظِمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ﴾^۲ است. حرام و حرّمات چیزهایی است که حق تعالی منع فرموده است. هتک و یا تعرض به آن را بر وجهی که سزاوار نیست، تعظیماً و اجلاً و تکریماً له و لأمر الله و نهیه؛ مثل «مشعر الحرام» و «مسجد الحرام» و

۱. الغدير، ج ۶، ص ۱۷۷، منابع گوناگون این ماجرا در الغدير ذکر شده است.

۲. حج (۲۲): ۳۰.

«بیت الحرام» و «بلد الحرام» و «اشهر الحرام»، که همه اینها به اعتبار وجوب رعایت تعظیم آنها و حرمت هتک آنها است. عقد احرام حج، التزام به تروک و اتیان به واجبات او است. و در حدیث مروی به سند معتبر از حضرت باقر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام است که فرمود: «نحن حُرُمَاتُ الله الأكبر». و در مروی از صدوق از حضرت صادق علیه السلام، فرمود: «ان لله عزوجل حُرُمَاتٍ ثلاث لیس مثلهن شیء: کتابه و هو حکمته و نوره، و بیته الذي جعله قبله للناس، و عتره و نبیکم»^۱ الخبر. پس تفسیر «حرمت الله» بخصوص مناسک حج، تفسیر به رأی است و قرینه اتصال، زیاده بر تعیین یکی از مصادیق آن را متکفل نیست.

و از آن جمله آیات است کریمه: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾^۲، ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾^۳. به تقریب آنکه «آیت» به معنی علامت و آیات معرفات و شواهد الهیه است، و چون قدمگاه خلیل، به سبب نسبتش به خلیل و آیت از پروردگار جلیل بود، شریف و محترم و نمازگاه و مصلی گردید، لاجرم بقاع اوصیا و خلفا و حجج الهیه، اعظم آیات و اشرف بیّنات است.

و از آن جمله است آیه [سوره] کهف: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾^۴. در تفسیر جلالین و کشاف است: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ یصلی فیہ المسلمین و یتبرکون بمکانهم، و فعل ذلك علی باب الکهف.^۵

صریح است در اینکه قبور صالحین، محترم و معبد است و مسجدیت دارد. پس در وجوب رفع و تعظیم آن شبهه‌ای نیست.

و از آن جمله، حدیث طویلی است که امام فخر رازی در تفسیر کبیر، ذیل آیه «مودت» از زمخشری در کشاف از رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت کرد که فرمود: «أَلَا مَنْ مَاتَ عَلَىٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارًا لِمَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ»^۶.

پس چون دوستدار محمد و آل محمد، به حکم این حدیث قبرش مزار ملائکه باشد، به

۱. معانی الأخبار، ص ۱۱۸؛ الخصال، ص ۱۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۸۵، ح ۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۰، ذیل آیه ۲۳.

۲. آل عمران (۳): ۹۶.

۳. بقره (۲): ۱۲۵.

۴. کهف (۱۸): ۱۲۱.

۵. الکشاف، ج ۲، ص ۷۱۱-۷۱۲.

۶. الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۰-۲۲۱، ذیل آیه ۲۳ شوری، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۳.

طریق اولویت بقاع متبرکه و مشاهد و قبور طاهره خودشان، مطاف و مزار آن ملائکه باشد. و البته احتیاج ما در تحصیل فیوضات توفیقیه از آن مشاهد متبرکه به مراتب بیشتر است از آن ملائکه معصومین و سَدَنَه مقربین. و ایضاً مزار بودن قبور مؤمنین با این حدیث کافی است در منع وهابیین.

و یا عجباً! تشریف قبور انبیا و صلحا و ائمه هدی به اعتبار اضافه آنها به صاحبان آن و مقبورین در آن مکان است؛ چنانچه تعظیم و رفع آن، تعظیم امر پروردگار مَنان است. «حَبَّ محبوب خدا، حَبَّ خدا است». تقبیل حجرالأسود و استلام آن و تمسک به حرم، تمسک به صاحب حرم است:

أَمُرُّ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارَ لَيْلَى أَقْبِلْ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِذَارِ
وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَعَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ

[روایت ابوالهیاچ و مناقشات آن]

و اما روایت ابوالهیاچ در صحیح مسلم از امیرالمؤمنین علیه السلام که به آن تمسک کرده اند وهابیین در خراب کردن بقاع و مشاهد، و علمای مدینه هم از ترس سیطره آنها امضاء آن نمودند؛ غافل از آنکه مأخوذند به این حکم و امضاء، و این مورد جای تقیه نیست. و روایت این است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد مرا و فرمود: «لَا تَدْعُ تَمْثَالًا إِلَّا طَمَسْتَهُ، وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ؛ یعنی مگذار مجسمه ای را مگر آنکه محوش کن، و نه قبر مشرفی را مگر آنکه آن را مساوی کن».

پس گوئیم این روایت از وجوهی استدلال به آن باطل است:

اولاً، منع می کنیم صحت روایت را؛ و معلوم نیست هر روایتی که در صحیح مسلم است، صحت آن و جواز عمل بر آن؛ والا هرج و مرج لازم می آید؛ چنانچه از رجوع به آن واضح است. **و ثانیاً،** این روایت از متفردات [اهل] سنت و جماعت است.

و ثالثاً، مخالف کتاب و سنت و سیره و مستمره قویه، بلکه فطرت سلیمه نوع بشر است؛ چنانچه گذشت.

و رابعاً، مناقض و معارض است با احادیثی که در صحیح مسلم و بخاری، بعد از این حدیث روایت شده؛ چنانچه مثلاً بابی مستقلاً برای دعاها و اعمال وارده در زیارت قبور و ثواب آن وارد

است. و هم مخالف است با عمل رسول خدا و خروج آن حضرت به زیارت قبور شهدا. و همچنین بابی مستقل در اینکه رسول خدا از پروردگار خود اجازه خواست که به زیارت مادر خود رود، و مشتمل است بر چهار حدیث، اگرچه موافق اصول امامیه نیست؛ زیرا که اصلاّب و ارحام آبا و اُمّهات آن حضرت، طیب و طاهر [بود] و آلوده به شرک نبود؛ بلکه مقدس بود، مگر بر اصول عامه که جایز و روا دانند آن را.

و بالجمله، نیز معارض است با حدیث دیگر در صحاح، که از آن حضرت روایت شده که از آن جمله فرمود: «وَنَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ، إِلَّا فَرُورُهَا»، اعلان داد و امر نمود به زیارت قبور. چه گمان می کنی؛ پیغمبری که منعوت است به آیه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱، آیا به تناقض و جفاف سخن کند؟! یا به هوی و مشتتهای نفس تکلم نماید؟! یک جا امر کند به خراب کردن قبور، و یک جا امر کند به زیارت قبور؟! یا آنکه امر کند به خراب کردن آنها، آن گاه خودش به زیارت آنها بشتابد و اعمال و ادعیه و آدابی برای زیارتشان مقرر فرماید؟! **اگر گویند:** بنابراین، حدیث ابوالهیاج با ابواب اعمال و آداب زیارت و احادیث آن باب معارض و مزاحم باشد و به قاعده اصول، لأقل احتیاج افتد به إعمال قاعده «تعادل و تراجیح» و جمع و توفیق و حمل ظاهر بر اظهر و عام بر خاص و مطلق بر مقید؛ جواب گوییم: هیئات! اصلاً و ابداً این حدیث مربوط نیست با مدعای این جماعت در خراب کردن و مساوی کردن قبور؛ زیرا که «تسویه» عبارت است از تسطیح و تعدیل چیزی در مقابل تحدیب و تسنیم و تغییر. پس معنی «لَا تَدْخُ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» این است که: و امگذار قبر مسنمی را. و مراد از مسنم، بلند بودن به طور سنام شتر و تیزی او است. و مراد از «سَوَّيْتَهُ» تسطیح و تعدیل و به اصطلاح، پهن نمودن روی قبر است، نه مساوات با زمین؛ زیرا که مصدر «سَوَّى»، «تسویه» است که به معنی تعدیل و پهن نمودن است، نه مساوات است؛ بلکه مساوات، مصدر «ساوی» است؛ چنانچه گویی: سَوَّى يُسَوِّي تَسْوِيَةً و ساوی، يُساوی، مساواة. و این را اطفال صرفی هم می دانند، چگونه بر این جماعت و علما مخفی مانده؟ وگرنه در حدیث می فرمود: ساویته و نمی فرمود: «سَوَّيْتَهُ». و ایضا کلمه «مشرفاً»، قرینه صریحه است بر اراده این معنی؛ و الا این قید لغو بود؛ بلکه اگر مراد «ساویته» بود، کلمه «مشرفاً» لغو و عبث و مخل به مقصود بود؛ زیرا که مخصوص می بود امر به خراب کردن، به هر قبری که برآمدگی او به طور سنام شتر مشرف و تیز بود. پس کسی که در

لغت عرب، فرق ابنیه مصادر نداند و «تسویه» را به «مساوات»، امتیاز ندهد، چگونه به اسم دین و دیانت چنین جسارت به عالم اسلامی وارد آورد؟ و یا به تمویه و مغالطه توحید و شرک هتک حرمت خدا و رسول نماید؟!

بالجمله، واضح شد که روایت ابوالهیاج در موضوع تعدیل و تسطیح قبور است، در مقابل بدعت تسنیم، که خلافی است از عامه با امامیه معروف و مشهور؛ که امامیه قبرها را پهن و مسطح، و آنان قبر را مسنم و ذوشرف نمایند. و جمعی از عامه هم با امامیه موافقت؛ حتی آنکه شارح «قسطلانی» از صحیح مسلم روایت ابوالهیاج را برای این معنی شاهد آورده، و در مذاهب اربعه، شافعی نیز با امامیه موافق است و تسطیح را افضل داند از تسنیم. و استدلال هم به عمل رسول خدا نموده اند که قبر فرزندش ابراهیم را مسطح نمود. رجوع کن به کلمات شافعی و کلام شارح قسطلانی. و ظهور لفظی همین روایت که حجتی است بر خوارج، واضح و گواهی است آشکارا و لایح. و با این ظهور، کجا و کی مجال و نوبت می رسد به معارضه و تزامم و جمع و توفیق؟ و بعد از این گوئیم: بر فرض اینکه «سویته» به معنی «ساویته بالأرض» هم باشد، باز هم مربوط به مراد ما نیست؛ زیرا که دلالت کند بر مذمت یهود و نصاری و اهل مملکت حبشه که قبرهای صلحای خود را به هیأت مجسمه و تمثال صاحب آن قبر می ساختند؛ چنانچه در اینجا اولاً فرموده: «لَا تَدْعُ تَمْثَالاً إِلَّا طَمَسَتْهُ»، بعد فرمود: «وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا» و این نظر به همان مجسمه ها بوده که می ساختند و آنها را پرستیده و عبادت می کردند. لاجرم رسول خدا ﷺ امر کرده باشد امیرالمؤمنین را به خراب کردن آن مجسمه و تمثالها، و مساوات آنها با زمین. و این کجا مربوط به این مقام و [یهانه] جسارت کردن در دین اسلام است؟ این بود مختصری از شبهات و خرافات این جماعت و جواب آنها.

[کتاب اعظم علمای سنت و جماعت در ابطال وهابیین]

ولکن علمای اعلام را در دفع شبهات ابن تیمیّه، که مؤسس مذهب این خوارج و مبدع اباطیل آنها است، مؤلفات بسیار است، چه رسد به جوابهایی که در ردّ تبعات الحاد او [و] محمد بن عبدالوهاب نوشته شده است و به قدری از طرق سنت و جماعت، از صحاح معتبره، ابواب مفصله، در فضیلت و ثواب زیارت قبور و ثبوت شفاعت و توسلات و استشفاعات ذکر شده و استنباط می شود که مجال آن در این مختصر نیست. حتی آنکه علمای عامه، بنابر آنچه ذکر نمود

آن را بعضی از اجله اعلام معاصرین، کتاب شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام، [نوشته] با آنکه کتاب شَنْ الغارة علی مَنْ أنکر فضل الزیارة که تألیف قاضی القضاة قرن هشتم [و] هو الشیخ الحافظ تقی الدین الحسن السبکی، مطبوع مصر و مرتب بر ده باب است: بابی در اثبات حیات انبیا، و بابی در ثبوت شفاعت، و بابی در فضیلت زیارت و استحباب آن، و سفر به جهت زیارت، و اینکه سفر به جهت زیارت، قربت است، و بابی در استغاثات و توسلات، و هكذا ...

و از آن جمله، کتاب دیگر، الجواهر المنظم فی زیارة قبر النبی المکرم تألیف احمد بن حجر الشافعی، که آن نیز مشتمل است بر فصولی و ابوابی چنین، و نقل اجماع بر مشروعیت زیارت و سفر برای آن.

و استیفاء کلام در این مقام را مجالی است واسع که درخور این کتاب نیست و به این چند کلمه استطراداً اشاره نمودیم. إن شاء الله به این زودیها حرمین شریفین از برکت توجهات حضرت حجة الله و ولیه المنتظر (عجل الله فرجه) از لوث کثافت کفار تطهیر و خرابی قباب منوره ائمه بقیع و فاطمه زهرا و بقیه مشاهد شریفه را تدارکی ظاهر نماید.

[ذکر پاره‌ای از شبهات در منع زوار عتبات عالیات]

و عجبت از حرکات عجیبه این یک مشت عرب نجد و خوارج و هابیین در مغالطه و اخلال به دین مبین که چون اخبار زیارت را منکر نتوانستند شوند، گفتند زیارت پیغمبر سنت است؛ و لکن به سوی آن حضرت، سفر لازم نیست. نظیر این، جماعتی دیگر از ملاحده دشمنان خدا و رسولند که در ظاهر منتحل به دین اسلام [اند] و در میان مردم با کمال علاقه و اتحاد [و] اخوت، یا به علاقه نسبت و رَحِمیت، مقید به حضور مجالس جماعات و محافل عبادات [اند] و از برای پیشرفت مقصد باطل خود در اضلال عامه با مردم مربوط و مخلوط و به اطوار مختلفه و بیانات متفاوت به اسم دین و دیانت و اظهار امانت و صلاح جویی در مشورت، مردم را به انحاء اضلال، و سوسه و از زیارت مشاهد مقدسه ائمه طاهرین منع کنند و به شبهات و تمویهات و مغالطات با ضعفاء القلوب، سر باطن خود را همواره در دشمنی با خانواده رسالت، با کمال جدیت به هر وسیله اظهار نمایند. چنانچه بعضی از آنها متصدی مأموریت طرق و سرحدات عبور و مرور زوار شوند، تا مگر به بهانه تفتیش تذکره و جنایز و قاچاق، برای اذیت و اهانت و جسارت مؤمنین رسماً موفق و به مقصد خود که قطع این طریق است نایل شوند. و بعضی دیگر به

ملایمت و تمویه و مغالطه القاء شبهات کنند.

از آن جمله مثلاً گویند: چون امام محیط به سرایر و ضمایر زوّار خود هست و نزد او دور و نزدیک فرق نمی‌کند، همه در نزد آن حضرت یکسان است. قلب مؤمن هم که قبة الحسین است، پس چون همه جا کربلا و همه روز عاشورا است، لاجرم حرکت سفر زیارت با صدمات وارده در راه و اذیتهای دشمنان دین و مخالفین و سرقت و تلف اموال و اعراض و نفوس، لغو و عبث است و صرف کردن مالیه خود در این راه بیجاست.

دیگر آنکه گویند: چون مقصود از زیارت، توجه قلب بود، بعد از حاصل شدن آن، همانا بوسیدن ضریح و نقره بی‌فایده است. و از این قبیل وسوسه‌های باطل. گوئیم: همانا اینها غافلند از اینکه توسل و استشفاع به توجهات قلبیه، برای قضاء حاجات و انجام طلبات و شفاء امراض و عاهات، غیر از عنوان زیارات است.

[فلسفه حضور حاج و زوّار در مشاهد مشرفه]

و اما زیارت و حضور در نزد مَزور مراتبی دارد، که اظهر افراد آن حضور عرفی است که حرکت و شدّ رحال و مسافرت و حرکت به جسد و بدن است، نه حضور عرفانی. پس این‌گونه زیارت در واقع، آمدن برای تجدید عهد ولایت ائمه طاهرین و تصدیق نبوت خاتم النبیین و توحید حضرت رب‌العالمین است.

دیگر آنکه فواید اسلامی این‌گونه سفر و این حضور در نزد مزور از فلسفه فواید سفر حج و حاضر شدن همه ساله در وقت موسم در نزد سنگستان مکه معظمه، و استلام و بوسیدن حجرالأسود و طواف آن واضح می‌شود.

تأمل کن از اوّل حرکت حاج و زوّار تا هنگام برگشتن آنها به بلاد و اوطان خود و بخصوص اجتماع آنها از مشرق و مغرب عالم در آن مشاهد متبرکه چندین هزار هزار فواید و حکم و مصالح اجتماعی، ادبی، سیاسی، دینی، و اتفاق جامعه اسلامی، و تعظیم شعائر اسلامی، و ... حاصل و فهمیده می‌شود؛ به حدی که فلاسفه عالم در دقایق آن متحیر و مبهور اند.

لاجرم خواهی دانست که پس از احراز امن از ضرر در این مسافرت، خدای نخواستہ اگر به مصادفه قضا و قدر، هرگونه صدمه و ضرر به حاج و زوار وارد آید، اگرچه اجل او در این مسافرت در رسد، هر آینه، برابری نمی‌کند با کمترین فواید و برکات و عطیات و عنایات الهیه که

به زوار داده می‌شود؛ شاهدش آیه ﴿... وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ...﴾^۱ [است].

[جواب از شبهات و تلبیس منع زوار]

و اما جواب از شبهه دیگر و قیاس نقره به ضرایح مقدسه آل عصمت: به قیاس باطل، مانند قیاس کردن شیطان است آتش را به خاک. و کاش قیاس می‌کرد نار خود به نور آدم. و یا عجب! چه مناسبت است بین دو طرف قیاس؟ آیا جلد و غلاف قرآن پوست میشی بیش نیست؟ چگونه باید بسا باشد قطعه‌ای از آن پوست، کفش پا شود و آلت تردد بیت الخلا گردد و نصف دیگر از آن بوسه گاه مقرّین و افتخار فرق فرقدان سلاطین عالم باشد؟ آیا نه این امتیاز به مجاورت آورده؟ آیا نه به مجاورت محترم، محترم شده؟ آیا نه چنین است که از خواص جسد مطهر پیغمبر این بود که آن بدن در آفتاب، سایه نداشت و این یا به سبب نورانیت غالبه او بود بر نور آفتاب یا به سبب نفوذ نور بود در آن بدن مثل نفوذ نور در زجاجه و بلور. به هر جهت، لباس آن حضرت که سنخیت با آن بدن انور نداشت. پارچه کرباس را چه مناسبت بود که آن نیز در آفتاب سایه نداشته؟ البته این کمال، به برکت مجاورتش از آن بدن تحصیل کرده و این نورانیت با زجاجیت از ملازمت با آن نور آمده. مگر نه حدیده مُحَمَّاة در مدت چند دقیقه مجاورت با آتش، آتش گردد و کسب ناریت کند؟ چرا لباس آن حضرت به مجاورت آن بدن نورانی کسب نوریت ننماید؟ و چرا این فلز نقره یا چوب ضریح و تخته مرقد مطهر حسینی یا خاک تربتش به این مجاورت فایده و آثار کیمیا و اکسیر اعظم از او ظاهر نشود و شفای هر دردی و مرض و آلمی، نبخشد؟ حاشا! کلاً! ثم کلاً! از حقایق بی‌خبر مباش! نقره باشد، یا آهن باشد، یا چوب، یا تخته باشد، خاک تربت باشد، به سبب مجاورت با محبوب، محبوب، و بوسیدن آن همان بوسیدن او و مطلوب است، از مجاورت بالوجدان و بالوضع است:

گلی خوش بوی در حمام [روزی	رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکى یا عبیری	که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم	ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد	وگر نه من همان خاکم که هستم]

دیگر آنکه در این بوسیدن لطیفه‌ای است الهی و آن کاشفیت او است از جوهره ولایت، و اثر التهاب شعله محبت حسینی است که بی اختیار هر کجا اثری از محبوب بیند، ببوسد و ببوید، و از آنها وصل به حبیب جوید: «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَحَبَّ آثَارَهُ»، و پیوسته چنین باشد تا گاهی که به آن ضریح مطهر رسد و خود را سراسیمه بر روی قبر افکند.

[بیان آنکه هزار و سیصد سال قبل، پیغمبر از این دو طایفه خبر داد]

هیئات! هیئات! هزار و سیصد سال قبل از این پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله، چنانچه خبر از این اجتماع و تهاجم و تراحم زوار بر این قبور مطهره داد، و نیز فرمود که: این آثار، پیوسته روی به زیادتی گذارد و روز به روز و جیلاً و جیلاً و سنه بعد سنه، رَغَبَات شیعیان زیاده گردد و از تمام روی زمین و بلاد عالم انبوه جمعیت و آثار کثرت زائرین افزوده شود و اجتماع عزاداری و مجالس سوگواری بر آل محمد همواره در اقطار عالمیان برپا و نمونه محشر گردد؛ و پیوسته چنین باشد تا زمان رجعت و قیام حضرت حجت و روز خونخواهی اهل بیت عصمت علیهم السلام. همچنین نیز از آن روز، آن حضرت خبر داد از این دو طایفه و فرقه ضالّه که این یک ظاهراً به تخریب بقاع و هدم آثار و مشاهد مقدسه پردازد، و آن یک به وسوسه و تغییر و تبلیس، منع زوّار نماید؛ ﴿وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُنَزِّلَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱. و این اخبار آن حضرت، مانند قرآن از معجزات مستمره باقیه و حقیقت این دین مبین است.

و گرچه احادیثی که صریحاً خبر داده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله، به ظهور این دو طایفه با جد و جهد هر کدام در تخریب این آثار و منع و تعطیل زوّار، بسیار است و این مختصر را ذکر آنها مجال نیست؛ ولیکن به ذکر چهار حدیث آن ناچارم. و بالله التوفیق و علیه الاتکال:

[حدیث اول]

الأول: حدیث شریف سابق الذکر به سلسله اسناد که از ابی عامر، واعظ اهل حجاز، گذشت و در بقیه این حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از بیان ثواب زیارت و فضل تعمیر قبور و مشاهد مشرفه و حثّ و ترغیب بر آن نمود، فرمود:

وَلَكِنْ حُثَّالَةٌ مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زُورَ قُبُورِكُمْ كَمَا يُعَيِّرُ الزَّانِيَةُ زَيْنَاهَا، أُولَئِكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا

أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي، وَلَا يَرُدُّونَ حَوْضِي.^۱

می فرماید: ولكن جماعتی از پست فطرتان مردم ظاهر شوند که ملامت کنند زوَار قبور شما را؛ چنانچه سرزنش و ملامت کرده می شود زنان زنا کار به سبب زنای او. هر آینه این جماعت اشرار امتان مانند و نمی رسد به آنها شفاعت من و نمی آشامند از حوض من. و این خبر، الحق منطبق است صریحاً با هر یک از این دو طایفه.

[حدیث دوم]

الثانی: حدیث شریفی است که از ذخایر علوم مخزونه آل محمد و ودایع مکنونه آثار اهل بیت رسالت است. و آن حدیث أم ایمن است: روایت کرد آن را رئیس المحدثین، شیخ ابوجعفر محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید، المتوفی سنه ۳۰۶، در کامل الزیارة، به سلسله اسناد خود، از امام زین العابدین به توسط عقیله اهل بیت، عصمت صغرا، زینب کبرا علیها السلام به دو طریق که هر دو منتهی شود به رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل امین از حضرت رب العالمین. و در این حدیث خبر می دهد آن حضرت از مهمات شهادت اهل بیت و خصوصیات مهمه مصایب کربلا و بزرگی این مصیبت، تا آنکه می فرماید:

ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أُمَّتِكَ لَا يَعْرِفُهُمُ الْكَفَّارُ وَلَمْ يُشْرِكُوا فِي تِلْكَ الدِّمَاءِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ وَلَا يَتَّبِعُ قِيَاوُونَ أَجْسَانَهُمْ وَيُقِيمُونَ رِسْمًا يَقْبُرُ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبَطْحَاءِ، يَكُونُ عِلْمًا لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَبًا لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفَوْزِ وَ تَحْفُهُ مَلَائِكَةٌ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ مِائَةَ أَلْفِ مَلَكٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عِنْدَهُ وَ يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لِرُؤُوسِهِ وَ يَكْتُبُونَ أَسْمَاءَ مَنْ يَأْتِيهِ زَائِرًا مِنْ أُمَّتِكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ بِذَلِكَ، وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ يُوسَمُونَ فِي وُجُوهِهِمْ بِمِيسَمِ نُورِ عَرْشِ اللَّهِ: «هَذَا زَائِرٌ قَبْرِ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَابْنِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ».

فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَطْلُعُ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ ذَلِكَ الْمِيسَمِ نُورٌ تَفْشِي مِنْهُ الْأَبْصَارُ يَدُلُّ عَلَيْهِمْ وَ يُعْرَفُونَ بِهِ وَ كَأَنِّي بِكَ يَا مُحَمَّدُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مِيكَائِيلَ وَ عَلِيٍّ أَمَانًا وَ مَعْنًا مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ مَا لَا تُحْصَى وَ نَحْنُ نَلْتَقِطُ مِنْ ذَلِكَ الْمِيسَمِ فِي وَجْهِهِ مِنْ بَيْنِ الْخَلَائِقِ حَتَّى يُنْجِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ هَوْلِ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ شِدَائِهِ وَ ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ وَ عَطَائِهِ لِمَنْ زَارَ قَبْرَكَ يَا

۱. تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۲۲، ۱۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

مُحَمَّد، أَوْ قَبْرِ أَخِيكَ أَوْ قَبْرِ سِبْطَيْكَ، لَا نُرِيدُ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

آن‌گاه فرمود:

و سَيَجِدُ أَنْاسٌ مِمَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِم مِّنَ اللَّهِ اللَّعْنَةُ وَ السَّخَطَ أَنْ يَعْمُوا رَسْمَ ذَلِكَ الْقَبْرِ وَ يَمْحُوا أَثَرَهُ، فَلَا يَجْعَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا.^۱

می‌فرماید: به همین نزدیکیها جد و جهد و سعی و کوشش کنند جماعتی که حکم شده است بر آنها از جانب خدا به لعنت و غضب، بر آنکه بردارند صورت آن قبر را و محو کنند آثار او را. پس هر آینه قرار نداده است خدای تعالی برای آنها در آن اراده، راهی (یعنی ظفر) بر اراده خود نخواهند یافت؛ یعنی اگر چهار روزی بر باطل خود غلبه دیدند، نگذرد زمان کمی مگر آنکه ضرایح و قباب بهتر از اولین بنا گردد و بالا گیرد؛ چنانچه از زمان عباسیین و فتنه متوکل تاکنون و از زمان اولین فتنه محمد بن عبدالوهاب و خرابی قباب و هکذا تا روز ظهور قائم آل محمد (عجل الله فرجه).

و بالجمله، لاجرم علیامکرمه، چون برای یادآوری امام این حدیث [را] در کنار قتلگاه، برای برادرزاده، علی بن حسین علیه السلام می‌خواند، در اول چون شدت جزع آن حضرت دید:

فَقَالَتْ: لَا يَجْزِعَنَّكَ مَاتَرِي. قَوْلُ اللَّهِ! إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مَّعْهُدٌ مِّنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى جَدِّكَ وَ أَبِيكَ وَ عَمِّكَ. وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أَنْاسٍ مِّنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعَتُهُ هَذِهِ الْأَرْضُ وَ هُمْ مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذَا الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ فَيُؤَارُونَهَا وَ هَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضَرَّجَةَ وَ يُنْصِبُونَ لِهَذَا الطِّفْلِ عَلَمًا لِّقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عليه السلام، لَا يَدْرُسُ أَثَرُهُ وَ لَا يَقْفُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ. وَ لَيَجْتَهِدَنَّ أَيْمَةُ الْكُفْرِ وَ أَشْيَاعُ الضَّلَالَةِ فِي مَحْوِهِ وَ تَطْمِيسِهِ، فَلَا يَزْدَادُ أَثَرُهُ إِلَّا ظُهُورًا وَ أَمْرُهُ إِلَّا عُلُورًا.^۲

می‌فرماید: محصلش آنکه: برادرزاده، به جزع در نیاورد تو را آنچه می‌بینی از این بدنهای مطهر. به خدا قسم این عهدی است که معهود گرفته شده به سوی جدت و پدرت و عمت. و به تحقیق که پرورگار گرفته است میثاق جمعی از این امت را که شناسد آنها را طایغان این زمین و ایشان در میان اهل آسمانها معروف و مشهورند. به اینکه جمع می‌کنند آنها این بدنهای متفرقه را و دفن کنند اجساد به خون آلوده را و نصب کنند برای این محل نشانه و

۱. کامل الزیارات، ص ۲۶۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

۲. رک: بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۵۷.

علامتی بر این قبر مطهر پدرت سیدالشهداء (علیه السلام) که کهنه نخواهد شد آثار آن و محو نخواهد شد [رسم آن و هماره این ضریح گنبد [و] عَلمِ کرور ایام و لیالی باقی و برقرار خواهد ماند. و هر آینه البته به تحقیق جد و جهد اکید نمایند امامان کفر و گروه ضلالت و گمراهان در محو آن و برداشتن اثر این قبور. پس زیاد نمی شود این آثار مگر آنکه پیوسته ظاهر گردد و امر این قبور همواره بالا گیرد.

و واضح است که این حدیث چنانچه به کمال ظهور، صریح است انطباق آن با مروانیین و عباسیین. و حرکات و افعال آنها و علو امر مشاهد مقدسه در هر عصر و دهر، همچنین است شدت انطباق آن با حرکت فرقه وهابیین، هم نسبت به حرکات اولیه سنه ۱۲۱۷ و هم نسبت به جرأت و جسارت امروزه؛ چنانچه منطبق است نیز با وسوسه و اضلال این فرقه دیگر. قال الله تعالى: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُتِمَّ نُورُهُ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱. چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد و اما درباره خصوص این فرقه خوارج وهابیین و اخوان و ظهور آنها در آخر الزمان، حدیث معتبر نبوی (ص) است، با تصریح به این لقب. پس این است ذکر آنها در این خطبه شریفه:

[حدیث سوم]

سیم: خطبه ای است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از فراغ از حرب جمل، در بصره خواند و خبر داد از فتن و ملاحم.

روایت کرد آن را شیخ جلیل نبیل کمال الدین میثم البحرانی در شرح نهج البلاغه و علامه مجلسی در سماء و العالم و فتن [و] محن، از مجلدات بحار الأنوار، که از جمله آن خطبه است آنکه فرمود: يا أهل البصرة، كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى قَرَيْتِكُمْ وَ قَدْ طَبَقَهَا الْمَاءُ حَتَّى مَا يَبْقَى مِنْهَا إِلَّا شُرْفُ المسجد. كَأَنَّهُ جَوْجُو طَيْرٍ فِي لَجَّةٍ بَحْرٍ. فَقَامَ إِلَيْهِ أَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَتَى تَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: يَا بَحْر، أَنْتَ لَنْ تُدْرِكَ ذَلِكَ الزَّمانَ وَ إِنَّ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ لَقُرُونًا وَلَكِنْ لِيَبْلَغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ عَنْكُمْ لِكَيْ يَتْلُوَا إِخْوَانَكُمْ إِذَا رَأَوْا الْبَصْرَةَ قَدْ تَحَوَّلَتْ أَخْصَاصُهَا^۲ دُورًا وَ آجَائُهَا قُصُورًا، فَالْهَرَبُ! الْهَرَبُ! فَإِنَّهُ لَا بَصْرَةَ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ -

۱. توبه (۹): ۳۲.

۲. اخصاص، کوخ عرب و خانه هایی از قصب و نی است (مؤلف).

ثم التفت عن يمينه - فقال: كم يَبْنِكُمْ وَ بَيْنَ الْأُبْلَه؟ فقال لَهُ الْمُنْذِر بن جَارُود: فِداكَ أباي و أُمِّي! أَرْبَعَةُ فَراسِخ. فقال: صَدَقْتَ، فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ وَأَكْرَمَهُ بِالْثَبُوتِ وَ خَصَّصَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ عَجَّلَ بِرُوحِهِ إِلَى الْجَنَّةِ، لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْهُ كَمَا تَسْمَعُونَ مِنِّي، أَنْ قَالَ لِي: يا علي، إِنَّ بَيْنَ الَّتِي تُسَمَّى الْبَصْرَةَ وَ الَّتِي تُسَمَّى الْأُبْلَهَ أَرْبَعَةُ فَراسِخَ، وَ سَتَكُونُ الَّتِي تُسَمَّى الْأُبْلَهَ مَوْضِعُ اصْحَابِ الْعُشُورِ، يُقْتَلُ فِي ذَلِكَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، شَهِدَهُمْ يَوْمَئِذٍ بِمَنْزِلَةِ شَهِدَاءِ بَدْرٍ. فقال لَهُ الْمُنْذِر: يا أمير المؤمنين، وَ مَنْ يَقْتُلُهُمْ فِداكَ أباي و أُمِّي؟ قال: يَقْتُلُهُمْ إِخْوَانٌ - وَ فِي نَسْخَةِ الْفَتَنِ مِنَ الْبَحَارِ: اخوان الجنّ - وَ هُمْ جِيلٌ كَانَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ، سُوْدُ الْأَوَانِهِمْ، مَنْتَنَةٌ أَرْوَاهُحُهُمْ، شَدِيدٌ كُلُّهُمْ، قَلِيلٌ سَلْبُهُمْ، طُوبَى لِمَنْ قَتَلُوهُ،

و در نسخه فتن بحار:

طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ! وَ طُوبَى لِمَنْ قَتَلُوهُ! يَنْفِرُ لَجِهَادِهِمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَوْمٌ هُمْ أَذِلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ مِنْ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ، مَجْهُولُونَ فِي الْأَرْضِ، مَعْرُوفُونَ فِي السَّمَاءِ، تَبْكِي السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ وَ سُكَّانُهَا وَ الْأَرْضُ وَ سُكَّانُهَا. ثُمَّ أَهْمِلَتْ عَيْنَاهُ بِأَلْبَكَاءٍ ... تا آخر خطبه.^۱

[حديث چهارم]

چهارم: حدیثی است که روایت کرد آن را شیخنا و سیدنا حجة الاسلام السيد حسن صدرالدين الكاظمي العاملي، از شيخ الاسلام احمد بن زيني دحلان، در كتاب خلاصة الكلام از رسول خدا ﷺ که فرمود:

سَتَظْهَرُ مِنْ نَجْدٍ شَيْطَانٌ تَنْزَلُ جَزِيرَةُ الْعَرَبِ مِنْ فِتْنَتِهِ.

يعني: زود است که آشکار شود از بلاد نجد، شیطان که به لرزه آید تمام جزیره العرب از فتنه او. و حقاً اشاره به همین فتنه محمد بن عبد الوهاب و ظهور این بدعت و جسارت و جرأت و هتک حرمت الله است؛ از خراب کردن بقاع متبرکه و مشاهد مقدسه.

[تصريح حضرت خاتم ﷺ به فتنه نجديين]

و بلاد نجد، مذموم است در احاديث نبويه ﷺ بسيار، از طرق عامه؛ چنانچه مؤيد اين

۱. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۴ - ۲۲۸؛ كتاب السماء و العالم به نقل از شرح نهج البلاغة ابن ميثم.

حدیث است، حدیثی را که روایت کرد آن را در سماء و العالم از کتاب شرح السنة، به اسناد خود از عقیبة بن عمر:

قال: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ، فَقَالَ: الْإِيمَانُ يَمَانٍ هَاهُنَا، إِلَّا أَنَّ الْقَسْوَةَ وَ غِلْظَ الْقُلُوبِ فِي الْغَدَّادِينَ عِنْدَ أَصُولِ أَذْنَابِ الْإِبْلِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ فِي رَبِيعَةٍ وَمُضَرٍّ.^۱

وفیه بإسناده عنه عليه السلام عن ابن عمر، أنه قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ وَيَقُولُ إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ.

[بیان حدیث شریف و توضیح عبارات آن]

بیان: «فَدَّ» صدای بلندی است که در قفای شتران نمایند که او را عرب حُدی گویند و فدّادان، جمّالان و شتردارانند، و این کنایه از مردمان نجدیین است. مضمون محصل حدیث آنکه: ایمان در طرف یمن است؛ ولكن قساوت و غلظت و سخت قلب در فدّادین؛ یعنی خوانندگان قفای شتران، و جماعتی که جایگاه آنها همواره بیخ دُم شتران است، کنایه از شترداران، از طرف طلوع شاخ شیطان در دو طایفه ربیعہ و مضر، که کنایه است از بلاد نجد که در شرقی مدینه واقع است. و مؤید این حدیث است، نیز حدیث عینیة بن حصین از رسول خدا، در روز عرض خیل؛ یعنی روزی که اسبها را از حضور آن حضرت می‌گذرانیدند. و در آن حدیث است که چون عینیة مدح نجدیان کرد، آن حضرت در غضب شد و فرمود: دروغ گفتی! تا آنکه فرمود:

الجفاء والقسوة فی الغدّادین اصحاب الوبر ربیعة و مضر من حیث یطلع قرن الشمس - تا اینکه فرمود: - لعن الله الملوك الأربعة: ^۲ جمداً ومخوساً ومشرحاً وأبضعة وأختهم العمّردة.

تا آخر حدیث که در سماء و العالم روایت کرد آن را از ثقة الاسلام در روضه کافی.^۳ مؤید آنکه از فتنه و بدعت و ضلالت رئیس نجدیین، محمد بن عبدالوهاب خارجی است که

۱. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۳۱ - ۲۳۴، علامه مجلسی رحمته الله توضیحات نافی ذیل حدیث بیان کرده است؛ نیز رک: صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۹۴ - ۱۵۹۵، ح ۴۱۲۶ - ۴۱۲۹. در این منبع «قرنا الشیطان» آمده است.

۲. «هؤلاء الملوك الأربعة هم الذين أشلّوا مع الأشعث و ارتدّوا فضّلوا. فقال ناحتهم: يا عين أبكي للملوك الأربعة...» (المؤلف).

۳. الکافی، ج ۸، ص ۷۰ و ۷۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۸۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۴۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۴؛ و رک: القاموس، ص ۶۹۹، «خوس».

مکروه می دانست صلوات بر پیغمبر را و از شنیدن آن متأذی می شد و نهی و منع می کرد اتباع خود را از صلوات بر مناره ها و مأذنه ها؛ در شبهای جمعه. و هر گاه می شنید صدای کسی را که به صلوات بلند بود، فوراً او را عقوبت می نمود؛ چنانچه مؤذن صالحی را به عقوبت صلوات بر پیغمبر کشت! و عذرش این بود که این منع و عقوبت برای حفظ توحید است.

همانا عذر بدتر از گناه این است که عذرش طعنه بر فعلش زند و خبر از سریره و کفرش دهد. و الحق، عذر این خبیث بدتر است به مراتب از عذر عبدالله بن زبیر که او نیز در ایام خلافت خود قطع کرد صلوات بر حضرت رسالت را از جمعه و جماعت و قدغن کرد.

شارح، ابن ابی الحدید معتزلی، در ترجمه او ذکر کرده، قال:

قطع عبدالله بن الزبیر فی الخطبة ذکر رسول الله ﷺ جُمعاً کثیراً، فاستعظم الناس ذلك. فقال: أَنِّي لَا أَرْغَبُ عَنْ ذِكْرِهِ وَلَكِنْ لَهُ أَهْلٌ سَوْءٌ.

تا آنکه گوید:

ولم يذكر رسول الله في خطبته لا يوم الجمعة ولا غيرها.

ترک کرد ذکر صلوات را مطلقاً، نه در جمعه و نه در غیر آن، ذکر نمود.

و چون خواص عبدالله، آن را برای او شوم دانسته و بر عاقبتش بر او ترسیده و ملامتش کردند، جواب داد [و] گفت: «مَا أَتْرُكُ ذَلِكَ عَلَانِيَةً إِلَّا وَأَنَا أَقُولُهَا سِرًّا وَ أَكْثَرُ مِنْهُ». می گوید:

من ترک نکردم صلوات را در آشکارا، مگر آنکه آن را می گویم در پنهانی؛ و لکن به جهت

کرامت من از ذکر آل آن حضرت ترک می کنم صلوات را.

وَالله! لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُحْظِرَ لَهُمْ حَظِيرَةً. ثُمَّ أَضْرِمُهَا عَلَيْهِمْ نَارًا؛ فَإِنِّي لَا أَقْتُلُ مِنْهُمْ إِلَّا آثِمًا كَفَارًا سَخَّارًا....

تا آخر کلمات کفر و زندقه اش.^۱

[در بیان اینکه فتنه محمد بن عبدالوهاب از فتنه ابن زبیر بدتر است]

و اما محمد بن عبدالوهاب خارجی در مسجد دَرْعِيَه^۲ که بلد مرکز و عاصمه نجدیین و اتباع

اوست از وهابیین، در هر خطبه اش صریح می گفت:

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۲۸، باب ۴۶۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۸.

۲. «الدَّرْعِيَّة: مدينة في أراضي العارض في نجد (السعودية) شهيرة بخليها...».

مَنْ تَوَسَّلَ بِالنَّبِيِّ فَقَدْ كَفَرَ؛

هر کس متوسل شود به پیغمبر اکرم، تحقیقاً کافر است.

اگرچه «الکفر ملّة واحدة، و القوم أبناء القوم» ولكن جسارت ابن زبیر و عذرش اگر نسبت به آل پیغمبر بود، ولی این کافر را کراحت از نام شریف محمد است؛ و حال آنکه گذشت از تفاسیر عامه، حدیث شریف در باب اینکه حضرت آدم صغی و هر یک از انبیا به سبب توسل به [این] اسم مقدس نجات یافتند. و نیز اجماع اهل قبله بر توسل و صلوات بر آن حضرت [است].

خدای تعالی لعنت کند منکرین ضرورت دین و آیات قرآن مبین را. این است [که] خدای تعالی، خود صلوات بر آن حضرت فرستاد و امر به صلوات و تسلیم و ترحم بر آن حضرت و آل او فرمود؛ چنانچه فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.^۱

این مختصر را بیش از این مجال این مقال نیست. بسط کلام در جواب هذیانات و خرافات این جماعت در رساله عربیه^۲ گردید.

والحمد لله أولاً و آخراً

حرره الراجي محمد على الحائري سنة ۱۳۴۵

۱. احزاب (۳۳): ۵۶.

۲. مراد رساله الوهابيون و البيوت المرفوعة است که در چاپ اول، موسوم است به المشاهد المشرفة و الوهابيون، و در چاپ جديد، آن را الوهابيون و البيوت المرفوعة نامیده‌اند.